

# گام اول (۲)



کوشی در راه پانجموی به سوالات دانش آموزان

پس از انتشار گام اول شماره (۱) از ما انتقادهائی شد. عده‌ای از دانش‌آموزان نظرات خود را به ما گفتند، اما عده‌ای دیگر کتاب را خریدند و گذاشتند توی قفسه کتابهایشان و یا روی طاقچه و اصلاً "لای آنرا باز نکردند". عده دیگری آنرا ورق زدند و بعضی قسمت‌های آنرا خواندند. ما از دانش‌آموزانی که نظر خود را به ما نگفتند انتقاد نمیکنیم. حال چند تا از انتقادهای دانش‌آموزان را مینویسیم:

بما گفتند جوابهای کوتاه و مختصر است.

" " " " سئوالات کاملاً "درست و همه‌جانبه جواب داده نشده‌است.

" " " " نوشته‌ها مشکل است و زیاد روشن نیست.

" " " " جلد کتاب زود پاره میشود، اگر مقوایی باشد بهتر است.

این انتقادهای کم و بیش وارد است و ما سعی میکنیم نظرات شما را در عمل رعایت کنیم. لازم است که شما همیشه نظرات خود را بما بگوئید.

یک‌نکته را توضیح میدهیم، این نوشته‌ها همانطور که از اسمش پیداست گام اول است. به هیچوجه نمیخواهیم بگوئیم که فقط خواندن اینها کافی است، این یک گام در آموختن است و بدیهی است که با یک قدم نمیتوان به هدف رسید.

در ضمن خواندن این "گام اول" متوجه میشوید که با "گام اول" (شماره ۱) تفاوت‌هایی دارد ولی هدف، همان هدف‌هایی است که در گام اول شماره (۱) توضیح دادیم.

ما میخواهیم بعد از خواندن نظر خود را بما بگوئید، بچه‌های شهرستانهای دیگر و تهران انتقادهای و پیشنهادهای خود را در این زمینه با درس دانشکده کشا-ورزی دفتر پیشگام برای ما بنویسید و ما را راهنمایی کنند.

مسئولان آموزشی پیشگام کرج

## درباره مارکس و مارکسیسم چه میدانیم

### مقدمه

درباره مارکس و مارکسیسم بسیار سخن گفته‌اند. دشمنان مارکسیسم با خشم و غضب بسیار در مورد او سخن می‌گویند. سرمایه‌داران بزرگ، زمین‌داران و مرتجعان رنگارنگ، از پاپ گرفته تا دیکتاتورهای مرتجع همگی به یک‌زبان در مورد مارکس و جهان بینی او صحبت میکنند: "مارکس یک آشوبگر بود"، "اومی خواست اخلاق و دین را براندازد"، "زنان را اشتراکی‌گند" و به جای صلح و صفا جنگ و برادر کشی راه بیاندازد."

این سیمای مسخ شده و وارونه‌ای از مارکس و مارکسیسم است؛ آنها هیچگاه از مارکسیسم واقعی سخنی به میان نمی‌آورند. سرمایه‌داران بزرگ هنگامی که دیدند از روبرو توان مقابله با این جهان بینی را ندارند، کوشیدند آن را از درون منحرف کنند. آنها ظاهراً "به لباس مارکسیسم در آمدند تا با اشاعه اندیشه‌های نادرست، و تفسیرهای غلط، مارکسیسم را به بیراهه بکشند، و خصمت انقلابی مارکسیسم را از آن بگیرند."

علیرغم همه تبلیغات دشمنان مارکسیسم این جهان بینی با سرعتی شگرف جای خود را در ذهن توده‌ها باز کرده است. قدرت عظیم مارکسیسم در حقیقی بودن آن است، مارکسیسم علم مبارزه طبقه کارگر است، و راه رهایی بشریت را از چنگال فقر، بیعدالتی و فساد نشان می‌دهد.

امپریالیسم جهانی به سرکردگی آمریکا بزرگترین دشمن مارکسیسم است — جنبش‌های آزاد بیخ‌ش خلق‌های جهان با الهام از تئوری‌های پیروزمند مارکسیسم لنینیسم و انطباق آن بر شرایط ویژه هر کشوری از آن بعنوان سلاحی برنده در مبارزه طبقاتی و ملی استفاده می‌کنند. مرتجعین در سراسر جهان جبهه واحدی بر علیه آن تشکیل داده‌اند، و با تبلیغات زهر آگین خودنیکوشند طبقه کارگر و خلق‌های مبارز را از این تئوری علمی محروم کنند. (اما تلاش آنها سودی ندارد، هیچ قدرتی نمی‌تواند مانع تکامل جامعه بشری بشود،

هیچ نیرویی تاب مقاومت در برابر حرکت تاریخ و انقلاب نوده‌ها را ندارد و مارکسیسم لنینیسم چیزی نیست جز بازتاب قوانین واقمیت و بیان حرکت جوامع بشری!

مرتجعین بدترین دشمنان ما را نثار مارکس می‌کنند و در دل آرزو می‌کنند که ای گاش یک تصادف! با عث می‌شد که مارکس در جوانی از بین می‌رفت تا بشویت از شر او آسوده شود!

از آنها انتظاری بیش از این نمی‌توان داشت! چرا که آنها درک علمی و درستی از جامعه ندارند. آنها تاریخ را ساخته دست شخصیت‌های بزرگ میدانند و به حرکت قانونمندان جامعه آگاهی ندارند. در جواب اینها باید گفت! آقایان سرمایه‌دار و مرتجع! حتی اگر مارکس در کودکی می‌مرد، باز هم قوانین حرکت جامعه کشف می‌شد! باز هم تئوری علمی تدوین می‌شد منتها به دست کسان دیگر، یا چند سال زودتر یا دیرتر! در قرن نوزدهم زمینه برای کشف قوانین علمی حرکت جامعه مهیا شده بود. سطح رشد نیروهای فولد (وسایل تولید - انسانها و ابزارشان) کشفیات علوم طبیعی (نظریه تکاملی داروین کشف سلول و قانون بقاء انرژی) شرایطی را بوجود آورده بود که اندیشمندان را به تلاش در راه کشف قوانین تکامل جامعه وا داشته بود. نظریات ایده‌آلیستی قدیمی نمی‌توانستند جوابگوی نیازهای بشر باشند، بنابراین پیدایش جهان‌بینی علمی یک "ضرورت بوده". چیزی که منصفانه‌ها قادر به درک آن نیستید! چرا که فکر شما کاملاً "اسیر منافع طبقاتی شماست". امروز هم شما نمی‌توانید حرکت جامعه را درک کنید. با کمال تأسف! باید به اطلاع شما برسانیم که دیگر دوران آقای شما به پایان رسیده، جهان با سرعتی باور نکردنی به سمت روشنائی می‌رود. سرمایه‌داری و امپریالیسم، امروز چهره‌شان برای خلقهای جهان بر ملا شده، و شما دارید آخرین تلاشهای قبل از مرگتان را می‌کنید. ظلم، استثمار، فساد، همراه با مرگ شما به گور سپرده خواهد شد.

## مارکس که بود؟

مارکس در سال ۱۸۱۸ میلادی در یکی از شهرهای آلمان (نزدیک بن) در یک خانواده یهودی بدنیا آمد. پدرش یک قاضی مرفه بود، مارکس برای تحصیل در رشته حقوق، وارد دانشگاه بن شد. (کارل مارکس با اینکه در یک خانواده یهودی بدنیا آمده بود، خود را یهودی نمی دانست، پدرش مسیحی بود و او نیز در سنین نوجوانی پای بند مذهب بود) مارکس برای ادامه تحصیل به برلن رفت و سپس به بن بازگشت و فعالیت‌های سیاسی خود را بشکل مخفی آغاز کرد.

در آن زمان دانشگاه مرکز برخورد عقاید بود، نظریات قدیمی دیگر قادر نبودند به سئوالاتی که در مورد انسان و جهان مطرح می شد، جواب گویند.

زندگی چیست؟ انسان از کجا آمده و به کجا می رود؟ جهان چگونه بوجود آمده؟ جامعه بشری چگونه حرکت می کند؟ راه رستگاری انسانها چیست؟ اینها و هزاران سؤال دیگر.

مارکس فعالیت‌های اجتماعی را در سرلوحه برنامه زندگی خود قرار داد. هدف او بدست آوردن یک شغل خوب و پر درآمد نبود، می خواست به مردم خدمت کند، و راهی برای سعادت انسانها بیابد. با جدیت زیاد شروع به مطالعه فلسفه کرد، پدر و مادرش از اینکه می دیدند، فرزند جوانشان مانند همسالانش به فکر بدست آوردن شغل و درآمد نیست، نگران او بودند، اما مارکس به این نگرانیها توجهی نداشت.

آن زمان نظریات هگل در دانشگاهها مورد بحث قرار می گرفت، و جلسات بحث در مورد فلسفه و الهیات در دانشگاه برگزار می شد. نظریات هگل دارای جنبه‌های متفاوتی بود، بخشی از آن درست و قسمتی نادرست بود. محافظه‌کاران بر روی جنبه‌های "ذهنی" عقاید او پافشاری می کردند و عناصر پیشرو از جمله مارکس به دفاع از جنبه‌های مترقی عقاید او می پرداختند. فیلسوفان آن زمان صرفاً "فلسفه را برای فلسفه می خواستند یا

بعبارت دیگر برای فلسفه می‌زیستند ، مارکس بزودی به بیهوده بودن این  
بهت‌ها و مطالعات پی بود! او به جنبه علمی فلسفه که می‌توانست در خدمت  
تغییر جهان باشد ، توجه داشت ، و معتقد بود که فلسفه باید در تخریب  
زندگی باشد ، فلسفه باید وسیله‌ای باشد برای تغییر جهان ، او شروع به  
نوشتن "مقالات" انتقادی در روزنامه‌ها کرد ، هدف او بالا بردن سطح آگاهی  
مردم ، بویژه "کارگران" بود ، زیرا در این زمان زندگی کارگران بسیار وحشتناک  
بود ، سرمایه‌داری باعث فقر و بیکاری توده‌ها میشد ، برای سرمایه‌داران  
تنها موضوع سود مطرح بود و این باعث خانه خرابی میلیون‌ها کارگر در سراسر اروپا  
شده بود .

مارکس در سال ۱۸۴۴ با یک نفر آلمانی بنام فردریک انگلس آشنا شد . این  
حادثه‌ای مهم در زندگی ، مارکس و در پایه‌ریزی فلسفه‌ی علمی شد ، از این بعد  
آندو با هم کار میکردند بین آنها هماهنگی کامل وجود داشت . انگلس به  
نوبه خود یکی از بنیانگذاران فلسفه علمی است . مارکس در همان سال با  
دختری بنام (ژنی) در شهر پاریس ازدواج کرد ، مارکس و ژنی تا پایان عمر  
بهم‌و‌دار ماندند ، ژنی در همه بدبختیها و سختیهای زندگی مارکس شریک  
بود .

دولتهای اروپائی از مارکس و اندیشه‌های پیشرو او وحشت داشتند ،  
به همین دلیل بارها او را اخراج کردند .

مارکس تا پایان عمر هیچگاه شغل ثابت و یا درآمد ثابتی نداشت ، او  
هرگز به فکر زندگی و رفاه شخصی خود نبود ، و همه چیز خود را در راه  
آرمانهای انسانیش فدا کرد تا پایان عمر در شهر لندن در فقر شدید زندگی  
میکرد ، سه تن از فرزندان او بر اثر بی‌دوائی و بی‌پولی از دست رفتند .  
ژنی همسر مارکس در نامه‌ای به یکی از دوستانش نوشت "ما و سه فرزند دیگر مان  
گریان در مقابل بدن بی‌روح آن فرشته کوچک نشستیم ، فرزند دل‌بند ما  
هنگامی که مردم ادرب‌ترین وضع ممکن بودیم ، دوستان آلمانی ما نمیتوانستند  
به ما کمک برسانند ، با قلبی آکنده از غم و درد ، من به نزد یک تبعیدی

فرانسوی که در همسایگی ما زندگی میکرد و گاهی به دیدن ما می آمد، شتافتم  
وازاو تقاضای کمک کردم، فوراً او با مهربانی دو پوند داد، ما با آن پول  
تابوتی برای فرزندمان خریدیم او در هنگام تولدش گهوارای نداشت و حالا  
به سختی میتواند استراحتگاه ابدی برای خود داشته باشد.

در سال ۱۸۴۹ مارکس به لندن آمد، در این زمان او و انگلس عضو یک  
سازمان سری بنام "اتحادیه کمونیستها" بودند و از طرف این سازمان مأمور  
نوشتن مانیفست کمونیستها شدند.

انتشار این بیانیه یکی از حوادث مهم تاریخ بشر است این بیانیه با  
عش خشم و نفرت، سرمایه داران و حکومت های ستمگر شد، جملاتی که این  
اعلامیه با آنها شروع میشود نشان میدهد که در آن زمان از جانب حکومت های  
سرمایه داری - محافل ارتجاعی کلیسا، و همه نیروهای محافظه کار تبلیغات  
زهر آگینی علیه "کمونیستها" بعمل می آمده.

آنها در این اعلامیه با صراحت تمام نقطه نظرهای خود را در مورد  
همه مسائل اجتماعی بیان داشتند. مانیفست کمونیست پس از گذشت بیش  
از صد سال هنوز جزو اسناد معتبر و علمی کمونیستهاست. تاریخ صحت  
بسیاری از پیش بینی های این مانیفست را نشان داد. در ابتدای مانیفست  
میخوانیم "شبهی - در اروپا در گشت و گذار است، شیخ کمونیسیم - همه  
نیروهای اروپای کهن برای تعقیب مقدس این شیخ متحد شده اند: پاپ و  
تزار مترنیخ و گیزو، . . . . . حال تماما "وقت آن رسیده است که کمونیستها  
نظریات و مقاصد و تمایلات خویش را در برابر همه جهانیان آشکارا بیان دارند  
و در مقابل افسانه شیخ کمونیسیم مانیفست حزب خود را قرار دهند.

\* \* \*

حال بطور مختصر به بررسی مارکسیسم میپردازیم.  
مارکسیسم دارای سه شاخه بزرگ است. ۱- فلسفه مارکس. ۲- تعالیم  
اقتصادی مارکس. ۳- ماتریالیسم تاریخی.  
۱- فلسفه مارکسیسم! فلسفه مارکسیسم، ماتریالیسم دیالکتیک است،  
برای فهم بهتر لازم است نگاهی به تاریخ فلسفه بیاندازیم، کلمه فلسفه از

زبان لاتین گرفته شده و دارای دو جزء است فیلو بمعنای دوست و سوفیا - بمعنای دانش - و فیلسوف یعنی دوستدار دانش.

در دوران اولیه همان گونه که زندگی انسانها و ابزارهای کار آنها بسیار ابتدائی بوده جهل و ترس بر ذهن بشر حاکم بود، آدمها علت‌های واقعی اتفاقات را نمی‌دانستند، آنها نمی‌دانستند که چرا باران می‌بارد؟ و عد چیست؟ چرا آتش‌فشانها شروع به فوران می‌کنند؟ رودها به کجا می‌روند؟ بشر در هر قدم با سئوالات بسیار روبرو شد! گفتیم که بدلیل پائین بودن سطح تولید علم، امکان یافتن جواب درست وجود نداشت، نادانی بشر فکر او را از واقعیت جدا می‌کرد، آنها بدنبال علت‌هایی در آنسوی طبیعت می‌گشتند. بشر برای توضیح اتفاقات طبیعت خدایان را بوجود آورد! هر چیز یک خدا دارد، خدای باران، خدای آتش، خدای آفتاب، خدای شکار و...  
عصر طلایی:

بزرگترین فیلسوفان دنیای قدیم در دوره برده‌داری در جزایر یونان حدود ۴۰۰ - ۶۰۰ سال پیش از میلاد مسیح می‌زیستند. فیلسوفانی که نام آنها به گوش ما آشناست. سقراط، افلاطون، ارسطو، دمکریت، و... بعضی از آنها نظیر ارسطو، افکارشان تا چندین قرن بصورت فلسفه رسمی درآمده و جواب هر پرسشی را در آثار آنها می‌جستند. فلاسفه می‌کوشیدند عقاید مذهبی را با دلایل منطقی تفسیر کنند. فلسفه از آغاز پیدایش خود با دو گرایش روبرو بوده، ایده‌آلیسم، (ذهن‌گرایی) و ماتریالیسم (عینی‌گرایی).  
"ایده‌آلیسم"، درباره‌اشیاء به تخیل می‌پردازد، از ارواح نادیدنی سخن می‌گوید و خلاصه در پس‌اشیاء و امور دنبال نیروهای مرموز و ماوراء طبیعت می‌گردد.

ماتریالیست‌های کوشند جهان را بوسیله خود جهان و با کشف قانونمندیها و روابط درون اشیا و امور توضیح دهند. بنظر آنها در جهان معمای غیر قابل حلی وجود ندارد، هر چیز علتی دارد، باید کوشید تا علل واقعی



حوادث را پیدا کرد .

می دانیم که در آندوره سطح تکامل تولید بسیار پائین بود ، بسیاری از قوانین علمی هنوز کشف نشده بود . بنابراین ماتریالیسم در این دوره خام و ابتدایی بود . آنها دلایل محکم و علمی برای اثبات نظریات خود نداشتند یکی از این فیلسوفان هراکلیت یا هراکلیتوس نام داشت . او به خدایان اعتقادی نداشت ، هراکلیت را پدر دیالکتیک می خوانند ( در باره دیالکتیک بعداً توضیح می دهیم ) همه چیز را در حال حرکت می دانست ، می گفت اشیاء دائماً تغییر می کنند ، بوجود می آیند و از بین می روند . دمکریت نیز بدلیل داشتن اندیشه های ماتریالیستی مورد آزار و شکنجه قرار گرفت . او اولین بار در باره ذرات ریز و گردی که همه چیز از آنها بوجود آمده به نام " اتم " صحبت کرد .

اما از فیلسوفان ایده آلیست یونان باستان ، از افلاطون اسم می بریم که بسیار هم معروف است . افلاطون می گفت : اشیایی که ما می بینیم ، وجود ندارند بلکه سایه هایی از " ایده ها " هستند . او میگفت ، انسان نمی تواند بوسیله علم حقیقت را بشناسد . بلکه از طریق " الهام " که از جهان بالا می آید ، حقیقت را می شناسد . افلاطون معتقد بود که فقرا نباید از سرنوشت خود ناراضی باشند ، چرا که آنها در جهان دیگر به خوشبختی خواهند رسید .

### عصر ایمان

از همان آغاز پیدایش فلسفه ، دو جریان ایده آلیسم و ماتریالیسم رو در روی هم قرار گرفتند . صاحبان قدرت و ثروت از فلسفه ایده آلیسم برای به بند کشیدن توده ها استفاده می کردند . معابد و کلیساها در خدمت سلاطین درآمدند ، پاپ ها و قیصرها ( شاهان ) ، دوش بدوش هم به استثمار وحشیانه مردم پرداختند ، کلیسا به مردم می گفت : از امیران فرمانبرداری کنید ، دنیا ارزش ندارد ، " اگر به گونه راست شما سبلی نواختند ، گونه چپ خود را پیش بیاورید " و امیران خونخوار نیز با پشتگرمی کلیسا به غارت و کشتار

مردم می پرداختند .

اما ماتریالیسم از همان آغاز با اطاعت کورکورانه ، مخالفت کرد ، ماتریالیسم از همان آغاز بوج بودن همه امتیازاتی را که شاهان ، جادوگران ، پاپها برای خود قائل بودند اعلام کرد ، و روحیه کنجگامی ، تحقیق را در مردم تشویق میکرد ، ایده‌آلیسم ، فلسفه برده‌داران و فئودالها شد و ماتریالیسم فلسفه رنجبران جامعه و روشنفکرانی که هوادار طبقات محروم جامعه بودند . دورانی که بنام قرون وسطی معروف است ( یعنی تمام دوره فئودالیسم در اروپا ) ، یکی از سیاه‌ترین ، و خونبارترین ادوار تاریخ اندیشه‌های بشری است . در این دوره فلسفه دچار رکود شد . هر کس مطابق تعالیم " پاپ " فکر نمی‌کرد ، مرتد ، و کافر قلمداد می‌شد ، دستگاهی بنام " انکیزیسیون " یا تفتیش عقاید بوجود آمد ، که مرتدان را به میان شعله‌های آتش پرتاب می‌کرد ، امکان هر گونه بحث وجدل از بین رفته بود . کشیشها می‌گفتند ، کتاب مقدس و ارسطوی بزرگ به همه سوالات جواب داده‌اند ، در جلسات کشیشها و باصطلاح دانشمندان ! آن عصر در مورد زن یا مرد بودن فرشتگان ، اینکه چندفرشته می‌توانند در نوک سوزنی بنشینند ، آیا فرشتگان ناف دارند ؟ چندین شبانه روز بحث می‌شد .

در دوران سیاه " قرون وسطی " در عصر حاکمیت کلیسا و فئودالها ، بسیاری از اندیشمندان به جرم آزاد اندیشیدن ، شکنجه شدند و یا در میان شعله‌های آتش سوزانده شدند .

در سال ۱۶۰۰ جردانو برونو را به جرم عقاید غیر مذهبی در آتش سوزاندند و حاضر به " توبه " نشد برونو گناهی نداشت جز بیان پاره‌ای حقایق . گالیله بزرگ را دستگیر و شکنجه دادند ، تنها به جرم اینکه گفته بود زمین بدور خورشید می‌چرخد . "

اما کلیسا با دستگاه تفتیش عقاید خود با اعدامها و خیره‌سریهای خود نتوانست در مقابل حرکت تاریخ تاب بیاورد . " علم " سد خرافات را شکست و با آغاز " رنسانس " ، ( تجدید حیات ) دوران شکوفایی علم و هنر آغاز

شد. و این همزمان بود با شکست دنیای کهن و آغاز دنیای نوین. فئودالیسم منجمد در مقابل سوداگرانی که با پشتیبانی کارگران و دهقانان و با شعار "برابری، برادری، آزادی" به میدان آمده بودند، نابود شد. در زمینه کشفیات علمی بشر گامهای غول آسایی برداشت و فراموش نکنیم که این اختراعات و اکتشافات کاملاً "در رابطه با نیازهای تولیدی جامعه بود و متناسب با سطح تکامل نیروهای مولد بود.

بیشترین کشفیات علمی در زمینه مکانیک بود، این بار دانشمندان ماتریالیست از پشتوانه بیشتری برخوردار بودند، آنان شتاب زده اعلام کردند که کل هستی بر پایه قوانین مکانیک حرکت می‌کند، جهان شبیه ساعت است. طبیعت و زندگی بشر تابع قوانین مکانیک است. اینها را ماتریالیست‌ها و مکانیکی می‌گوئیم، هرچند که این نظریات نسبت به ایده‌های قبلی پیشرفت کرده بود، با این حال هنوز تا رسیدن به فلسفه علمی فاصله داشتیم.

یکی از فیلسوفانی که در تکامل عقاید مارکس تاثیر فراوان گذاشت، هگل بود، هگل یک فیلسوف ایده‌آلیست بود، اما فرق او با ایده‌آلیست‌های دیگر این بود که به دیالکتیک اعتقاد داشت.

ببینیم دیالکتیک یعنی چه؟ دیالکتیک از کلمه "دیالوگ" یونانی و به معنای بحث کردن است. بر طبق قوانین دیالکتیک، هیچ چیز جاودانه و تغییرناپذیر نیست، همه چیز در حال شدن است. یعنی هیچ چیز ثابت وجود ندارد، همه چیز تغییر و تکامل پیدا می‌کند، و عامل این حرکت و تغییر چیزی جز تضادهای داخلی پدیده‌ها نیست.

هگل قوانین دیالکتیک را تنها در مورد روح جهانی بکار می‌برد. او به واقعیت توجهی نداشت و قوانین تکامل را بر واقعیت و طبیعت مادی منطبق نمی‌کرد. هگل شاگردی داشت بنام فوئر باخ، او ایده‌آلیسم هگل را رد می‌کرد و به ماتریالیسم معتقد بود. اما به جنبه‌های درست عقاید هگل "دیالکتیک" توجهی نداشت، روی این اصل او اجتماع و طبیعت را ساکن و بی‌حرکت می‌دید. و از این نظر متافیزیکی فکر می‌کرد.

ببینیم متافیزیک یعنی چه؟ اولین بار این مفهوم را ارسطو وارد فلسفه کرد. او کتابی نوشته بود بنام فیزیک، معنای متافیزیک یعنی بعد از فیزیک. آثاری را که ارسطو بعد از کتاب فیزیک نوشت متافیزیک می‌گویند. امروزه اصطلاحاً به معنای ماوراء طبیعه بکار می‌رود. یعنی بیرون از طبیعت، در فلسفه متافیزیک، اشیاء غیر قابل تغییرند.

در حالیکه دیالکتیک همه چیز را در تغییر و حرکت می‌بینید. در متافیزیک اشیاء با هم رابطه متقابل ندارند و می‌توان آنها را جداگانه بررسی کرد، در دیالکتیک همه اشیاء با هم رابطه متقابل دارند، در متافیزیک طبیعت تنها از نظر کمیت (کم و زیاد شدن) تغییر می‌کند، در حالیکه در دیالکتیک علاوه بر تغییرات کمی، تغییرات کیفی نیز داریم که باعث بوجود آمدن پدیده‌های نوین می‌شود. عیب اساسی فلسفه هگل این بود که می‌گفت "جوهر واقعیت مادی نیست بلکه ذهنی است."

او در حالیکه معتقد بود که عامل تکامل و حرکت جامعه مبارزه بین اضداد است، اما اگر از او می‌پرسیدی کدام اضداد؟ شروع به کلی‌گویی‌هایی در باره آینده مطلق، روح جهانی، و غیره می‌کرد. او به جای اینکه در زندگی واقعی دنبال این نیروها بگردد، در جستجوی ایده مطلق، در آسمانها سیر می‌کرد، بنظر هگل "روح الهی" در سازمان دولت متجلی می‌شود. او دولت "پروسی را که خود کارآمد عالی‌رتبه‌ی آن بود، "روح الهی" در نظر می‌گذاشت، و معتقد بود که مردم از آزادی مطلق برخوردارند، او هیچگاه متوجه بندهای اقتصادی که بر دست و پای کارگران بسته بودند، نشد.

گفتیم مارکس یکی از شاگردان هگل بود، فلسفه هگل او را بخود جلب کرد، مارکس فلسفه را برای سرگرمی مطالعه نمی‌کرد، فلاسفه می‌کوشیدند، جهان را تفسیر کنند، آنها به تغییر جهان نمی‌اندیشیدند. فیلسوفان در باره روح، ایده مجرد، اثبات یا رد وجود خدا سالها بحث می‌کردند، هیچ‌گاه به تأثیر این بحث‌ها در سرنوشت بشریت نمی‌اندیشیدند. آنچه برایشان مهم بود فلسفه محض بود، مفهوم‌های فلسفی غالباً "گنگ و پیچیده بود،

اما مارکس رسالت فلسفه را تغییر داد و اعلام کرد "فلاسفه همیشه جهان را تفسیر کرده‌اند، در حالیکه هدف تغییر آن است" باید جهانی را که در آن زندگی می‌کنیم، بشناسیم، اما این به تنهایی کافی نیست. برای تغییر جهان باید مبارزه کنیم.

فلسفه علمی مارکس‌گلی بود که بر پیکر تناور دانش بشری روئید، مارکس با مطالعه دقیق آثار فیلسوفان معاصر گذشته و یا بهره‌گیری از آخرین دستاوردهای علوم، فلسفه علمی را تدوین کرد. او معتقد بود، فلسفه هگل مانند کله قندی است که از سر روی زمین قرار گرفته، مارکس فلسفه را بر پایه درست آن یعنی ماتریالیسم استوار کرد. و ماتریالیسم دیالکتیک را بوجود آورد.



### اقتصاد مارکس:

سرمایه‌داری که با شعارهای فریبنده "آزادی، برابری، برادری" میدان آمده بود، در زمان مارکس دیگر چهره‌ش عریان شده بود، فقر، محرومیت طبقه کارگر در ذهن مارکس این سؤال را طرح می‌کرد که نتیجه کار کارگر کجا می‌رود، زیرا کارگر تولید می‌کند ولی از ثمره تولیدش بهره‌ای نمی‌برد، سرانجام مارکس به کشف قانونمندیهایی اقتصاد سرمایه‌داری موفق شد، و اعلام داشت که سرمایه‌داری یک شکل بندی اقتصادی-اجتماعی است. در نظام سرمایه‌داری تضاد بین کار و سرمایه یا عبارتی خصلت جمعی تولید و خصلت فردی مالکیت خصوصی عامل حرکت جامعه است. طبقه "کارگر"، "پرولتاریا" طبقه جدیدی است که با انقلاب صنعتی بدنیا آمده، پرولتاریا طبقه‌ای است که مالک هیچ چیز نیست. نه وسایل تولید دارد و نه حاصل تولید را صاحب می‌شود، مارکس کشف نمود که مالکیت خصوصی وسایل تولید، عامل اصلی همه بدبختیهای جامعه است، او مسئله استثمار کارگران را بشکل علمی مطرح کرد. قانون ارزش اضافی مارکس نشان می‌دهد که سود سرمایه‌دار نتیجه کار کارگر است، و مزدی که سرمایه‌دار به کارگر می‌دهد، تنها قیمت بخشی از کار کارگر است، مارکس پیش‌بینی نمود که سرمایه‌داری بدست خود گور خود را می‌کند، پرولتاریا دنیا را دگرگون خواهد کرد.

مارکس بحرانهای اقتصادی سرمایه‌داری را بررسی کرد و ثابت نمود که این بحرانها در ذات نظام سرمایه‌داری است. در این جزوه مختصر ما نمی‌توانیم اقتصاد مارکس را تشریح کنیم، شرح کامل این مطلب در کتاب اصول علم اقتصاد نوشته نوشین و مبانی علم اقتصاد نوشته نیکی تیسن مفصل توضیح داده شده است.

\* \* \*

### ماتریالیسم تاریخی

واما ماتریالیسم تاریخی! از زمانهای قدیم همه کسانی که به سعادت بشر می‌اندیشیدند در فکر یافتن درمانی برای دردهای بشر بودند. آنها بدنبال علت نابسامانیهای اجتماعی می‌گشتند. و هر کدام راهی برای رفع بدبختیهای بشریت پیشنهاد می‌کردند. چون هنوز علم پیشرفت نکرده بود، اغلب دچار خیال پردازی می‌شدند، مثلا "افلاطون" مدینه فاضله "یا ناب کجا آبادی را مجسم می‌کند که در آن همه کارها روی نظم و ترتیب می‌گردد و به خیال خودش حکومت واقعی مردم است، اما این بهشت افلاطون یک عیب کوچک دارد. و آن اینست که بردگان در این مدینه بحساب نیامده‌اند، آنها حیوانات ناطق هستند و برای سعادت شهروندان شریف! باید همچنان در بند بردگی بمانند!

بدنبال بوملا شدن ماهیت سرمایه‌داری که نتیجه آن فقر و محرومیت برای اکثریت مردم و رفاه و خوشبختی تعداد کمی از افراد جامعه بود، اندیشمندان و خیرخواهان بشریه فکر یافتن راه حلی برای این بدبختیها افتادند، عدای که به سوسیالیست‌های تخیلی معروف هستند مانند سن سیمون، فوریه در ذهن خود تصویر یک جامعه ایده‌آل را مجسم می‌کردند، اما راه پیاده کردن آن را نمی‌دانستند. آنها تصور می‌کردند اخلاق برای از بین بردن نابرابریهای اجتماعی کافی است. یعنی ما باید ثروتمندان و ستمگران را نصیحت کنیم که دست از استثمار و ستم بردارند. آنها نمی‌دانستند راه برانداختن استثمار چیست؟ تلاش آنها برای ایجاد جوامع تعاونی کوچک در دل نظام سرمایه‌داری شکست خورد.

آنارشیستها به نظام سرمایه‌داری اعلان جنگ می‌دادند، آنها قانون

مندی‌های حرکت جامعه را نادیده می‌گرفتند و مخالف با هر گونه قدرت دولتی بودند.

بعضی‌ها هم معتقد بودند که میتوان از طریق انتخابات اکثریت را بدست آورد. و جامعه سوسیالیستی را پایریزی کرد.

مارکس طی بحث‌های فراوانی با رهبران عقاید مختلف کوشید راه صحیح مبارزه را به آنها بیاموزد، در کتاب "خانواده مقدس" باروشنی تضاد بین کار و سرمایه‌را، مسئله مبارزه کارگران را و بطور کلی مبارزه طبقاتی را تشریح کرد، مارکس می‌گفت مبارزه طبقاتی چیزی نیست که او از خودش در آورده باشد، تاریخ جوامع بشری چیزی جز مبارزه طبقاتی نیست:

در جوامع برده‌دار، بین اشراف، برده‌دار و بردگان

در جوامع فئودال، بین فئودالها و دهقانان و پیشه‌وران

در جوامع بورژوازی معاصر نیز دو طبقه دشمن وجود دارد: بورژوازی

و پرولتاریا.

مارکس معتقد بود که هر طبقه دارای منافع خاص خود است و — بهمن دلیل صاحب نظرات خاصی در مورد دولت و حکومت و دیگر مسائل است، نمی‌توان از طریق موعظه و پند استعمارگران را واداشت دست از استعمار بردارند. مبارزه طبقاتی عامل حرکت و تکامل جامعه بشری است.

در آن زمان کلیسا تبلیغ می‌کرد که خداوند انسانها را چنان آفریده که گروهی فرمانده و گروهی فرمانبردار باشند و آدمها چارهای جز تسلیم ندارند. مارکس با این عقیده به مخالفت برخاست و اعلام کرد:

"کارگران جهان متحد شوید" شما در مبارزه با سرمایه‌داری چیزی جز زنجیرهایی که بر دست و پایتان بسته‌اند از دست نمی‌دهید.

گفتیم که مارکس فلسفه را برای تغییر جهان می‌خواست، تا آن زمان مورخین به نقش توده‌های مردم در تاریخ اهمیتی نمی‌دادند. عدمای معتقد بودند که تاریخ را مردان بزرگ می‌سازند. که آنها نیز بر حسب اتفاق هر چند سال یکبار ظهور می‌کنند. گروهی به قضا و قدر معتقد بودند. آنها

می‌گفتند همه چیز در تاریخ مقدر و از پیش تعیین شده است ، و آدمها بازچه تقدیر هستند . در آثار شعرا و نویسندگان قدیم ایران این طرز فکر به چشم می‌خورد . اما مارکس اعلام کرد که تاریخ چیزی جز زندگی مردم نیست ، قهرمانان واقعی تاریخ توده‌های مردم هستند . او برای اولین بار نقش و سایل تولید و روابط تولیدی را در حرکت جامعه کشف کرد .

می‌دانیم که بشر از آغاز از وسایل بسیار ابتدایی برای تأمین احتیاجاتش استفاده می‌کرد ، سطح فرهنگ و دانش بشر نیز بهمین اندازه ابتدایی بود . بشر در جریان کار ابزارهای بهتری درست کرد و مهارت بیشتری در کار پیدا کرد . تولید افزایش یافت ، تا جایی که جامعه بشر به طبقات مختلف تقسیم شد . شرح کامل این جریان را در کتاب تاریخ دنیای قدیم می‌توان یافت .

از این زمان جامعه به دو قطب متضاد تقسیم شد ، استثمار کنندگان یعنی کسانی که صاحب وسایل تولید هستند ، ( زمین ، ابزار کار ، کارخانه ، معدن ... ) و استثمار شوندگان یعنی کسانی که وسایل تولیدی ندارند و مجبورند برای صاحبان ابزار تولید کار کنند . روابطی که بین انسانها در جریان تولید بوجود می‌آید ، روابط تولیدی می‌گویند . مارکس و انگلس کشف کردند که تا کنون چهار شیوه تولیدی وجود داشته است .

( در این مورد می‌توانید کتاب تاریخ دنیای قدیم ، زمینه تکامل اجتماعی را مطالعه کنید ) .

### دوره کمون اولیه:

که در آن بدلیل سطح پایین تولید ، اضافه تولید وجود نداشت . در این مرحله مالکیت جمعی وسایل تولید برقرار بوده است .



## دوره برده‌داری:

دوره‌ای که خشن‌ترین و بیرحمانه‌ترین شکل استثمار حاکم است ، بردگان صاحب هیچ چیز ، حتی جان خود هم نیستند .

## دوره فئودالیسم:

در نظام فئودالی ، زمینها که عمده‌ترین وسایل تولید هستند ، متعلق به عدمای زمین‌دار بزرگ است که دهقانها روی آنها کار می‌کنند ، حاصل کار دهقانان به جیب زمیندار می‌رود . در حالیکه دهقانان همیشه در فقر و گرسنگی بسر می‌برند .

## دوره سرمایه‌داری:

که در آن کارخانه‌ها و کارگاهها که عمده‌ترین وسایل تولید هستند متعلق به گروهی سرمایه‌دار می‌باشد . و اکثریت جامعه را کارگران تشکیل می‌دهند که جز نیروی کار خود سرمایه‌ای ندارند .

و سرانجام شیوه تولید سوسیالیستی که مارکس و انگلس آن را پیش بینی کرده بودند ، دورانی که بشارت‌دهنده آزادی قطعی انسان از قید و بند همه اشکال بردگی و استثمار است ، و امروز در بسیاری از کشورهای جهان این شیوه تولید حاکم است . در این نظام ، مالکیت جمعی وسایل تولید برقرار است . مارکس نشان داد که تاریخ بشر چیزی جز مبارزه طبقاتی نبوده است . راه برانداختن همه مصائب و بدبختیهای بشر از بین بردن مالکیت خصوصی و تأمین مالکیت اجتماعی وسایل تولید است !

مارکس معتقد بود که کارگران باید متحد شوند ، تنها کارگران متحد می‌توانند نظام سرمایه‌داری را براندازند . کارگران باید بطور علمی معایب نظام سرمایه‌داری را بشناسند و آگاهانه در صدد تغییر آن برآیند . کارگران باید آگاهیهای سوسیالیستی را بدست آورند . و این وظیفه روشنفکران انقلابی است که به میان توده‌ها بروند ، آگاهی سوسیالیستی را به میان کارگران ببرند و آنها را متشکل کنند . بدیهی است که سرمایه‌داران به آسانی دست از منافع سرشار خود برنمی‌دارند ، اینجاست که کارگران باید خود را برای مبارزه‌ای

قهرآمیز با سرمایه‌داران آماده سازند. سرمایه‌داران برای سرکوب مبارزات کارگران از همه امکانات خود (ارتش، قانون، پلیس، زندان، تبلیغات رادیو تلویزیونی و . . . . .) استفاده می‌کنند. و تنها کارگران آگاه و متشکل و مسلح می‌توانند این نظام را درهم بکوبند و بر روی ویرانه‌های سرمایه‌داری، نظام جدید، یعنی دیکتاتوری پرولتاریا یا دمکراسی توده‌ای را پایه‌ریزی کنند.

مارکسیسم به دلیل علمی بودن و عینی بودنش چراغ راهنمای عمل ماست، قدرت مارکسیسم در علمی بودن آن است. امروز اندیشه‌های مارکس و لنین به حربه‌های نیرومند در دست زحمتکشان جهان تبدیل شده است. مارکسیسم را باید در تئوری و عمل آموخت. برای اینکار مطالعه در زمینه‌های اقتصادی، تاریخی، و فلسفه و شرکت در مبارزه طبقاتی لازم است.

در زمینه اقتصاد می‌توانید کتابهای زیر را مطالعه کنید:

۱- اقتصاد بزیان ساده

۲- اقتصاد سیاسی (لئونتیف)

۳- اصول علم اقتصاد (عبدالحسین نوشین)

در زمینه تاریخ:

۱- تاریخ دنیای قدیم ۳ جلد

۲- نامه‌های پدری به دخترش

۳- مقدمه‌های بر تاریخ

۴- مختصری از تاریخ جامعه

۵- تاریخ سده‌های میانه

در زمینه فلسفه:

۱- اصول مقدماتی فلسفه

۲- الفبای فلسفه تالیف یاخوت

۴- در باره فلسفه نوشته علی گشتگر

در ضمن خواندن کتاب مارکس به زبان ساده را به همه شما توصیه

می‌کنیم .

### ماده و حرکت :

درگام اول شماره ۱ درباره شکل‌های متفاوت ماده صحبت کردیم و نوشتیم که ماده به سه شکل وجود دارد ، ماده بیجان ، ماده جاندار ، ماده اجتماعی (جامعه بشری) . هر یک از اینها را علوم خاصی بررسی می‌کند :

مثلا " علوم که ماده بیجان را بررسی می‌کنند ، و قوانین حرکت آنها را بیان می‌نمایند ، علوم فیزیکی می‌گویند ، مانند فیزیک ، شیمی ، زمین شناسی ، نجوم .

ماده جاندار ، موضوع علوم زیستی یا بیولوژی است ، که شامل زیست شناسی ، جانور شناسی ، گیاه شناسی ، فیزیولوژی و ... است .

و سرانجام علمی که شکل اجتماعی ماده ، یعنی جامعه بشری را بررسی می‌کنند ، و در پی یافتن قوانین حرکت جامعه هستند ، علوم اجتماعی می‌نامند ، مانند تاریخ ، اقتصاد ، روانشناسی ، جامعه شناسی و ...

در این شماره به موضوع " حرکت " که شکل وجودی ماده است ، می‌پردازیم ، در ابتدا می‌گوییم که در هیچ کجای طبیعت ، چیزی جز ماده در حال حرکت وجود ندارد . یعنی از کوچکترین ذره اجسام گرفته تا ستارگان بزرگ بدون حرکت نیستند . شما نمی‌توانید یک شیئی یا پدیدهای را پیدا کنید که بی حرکت باشد ممکن است کسی بگوید این حرف درست نیست ، ما بسیاری از چیزها را می‌بینیم که حرکت نمی‌کنند . مثلا " خانهای که در آن نشسته‌ایم و یا درخت کنار خیابان ، همیشه سر جایشان هستند . یا مثلا " همین الان که من نشسته‌ام ، ساکن هستم . در جواب ، فلسفه علمی می‌گوید که حرکت تنها یک شکل ندارد ، بلکه شکل‌های متفاوتی دارد ، اغلب ما از حرکت فقط به یک نوع آن یعنی " حرکت مکانیکی " توجه می‌کنیم و از شکل‌های دیگر غافل هستیم ، " حرکت مکانیکی " تنها یک شکل از حرکت است . انواع دیگر حرکت

عبارتند از: حرکت فیزیکی، حرکت شیمیایی، حرکت بیولوژیکی و حرکت اجتماعی. حرکت مکانیکی یعنی جابجاشدن و چرخش، مثلا "راه رفتن آدم حرکت اتوموبیل، یا جابجایی یک کتاب، یک حرکت مکانیکی است. حرکت فیزیکی یعنی جابجا شدن مولکولها و الکترونها مثلا "جریانهای حرارتی" و "الکتریکی"، حرارت نتیجه جابجا شدن تعداد زیادی از مولکولهاست. آب بواسطه جابجا شدن مولکولهایش به گرمی می‌گراید. جریان برق نتیجه حرکت الکترونها در داخل سیم برق است.

تجزیه و ترکیب شیمیایی نیز یک نوع حرکت است، یعنی حرکت شیمیایی، (خود شما مثالهایی بزنید.)

تغییراتی که در بدن صورت می‌گیرد، مثل بوجود آمدن سلولهای جدید و مرگ سلولهای قدیمی را حرکت بیولوژیکی (زیست‌شناسی) می‌گویند. و بالاخره "حرکت اجتماعی" یعنی حرکاتی که در اجتماع صورت می‌گیرد. مانند "تولید"، "انقلاب اجتماعی"، "جانشین شدن نظام جدید بجای نظام قدیمی".

در باره شکلهای متفاوت حرکت مثالهایی بزنید. یک شبی بظاهر ساکن را در نظر می‌گیریم! اگر با دقت بدرون همین سنگ به ظاهر ساکن و آرام چشم بدوزیم، شاهد حرکات بسیاری در داخل سنگ هستیم، این سنگ از اتم‌هایی درست شده است. در داخل این اتمها، الکترونها پیوسته بدور هسته می‌چرخند، سنگ در طی زمان بر اثر رطوبت آفتاب و باد، پوسیده می‌شود. اجزاء سنگ تجزیه می‌شوند.

خانه ما هیچگاه ساکن نیست، این خانه بر روی زمین قرار گرفته و زمین سیارهای است که به دور خورشید می‌چرخد. سنگهای خانه ما در حال پوسیدن است.

ما روی صندلی آرام نشستیم، ولی خون ما پیوسته در جریان است و تغییرات پیچیده‌ای در بدن ما صورت می‌گیرد. مثلا "سلولهای نو بوجود می‌آیند و سلولهای کهنه می‌میرند. با توجه به این واقعیتها، فلسفه علمی

معتقد است که "حرکت" مطلق است. یعنی همیشه وجود دارد. و هیچ جسمی برای یک لحظه بسیار کوچک هم نمی تواند بی حرکت باشد و حتما "حرکت دارد".

آیا شما می توانید چیزی را در عالم نشان دهید که بدون حرکت باشد؟

سکون وجود دارد، اما بصورت نسبی. مثلا "ممکن است جسمی نسبت به جسم دیگر در حال سکون باشد، اما بهیچوجه بی حرکت نیست.

حرکت مکانیکی "جابجا شدن"، ساده ترین شکل حرکت و حرکت اجتماعی پیچیده ترین شکل حرکت است. ماده و حرکت را نمی توان از هم جدا کرد. ماده بدون حرکت و حرکت بدون ماده، وجود ندارد. شما می توانید پیش خود اشیاء و پدیده هایی مختلف را مجسم کنید و ببینید به چه شکلهایی حرکت می کنند؟

علت حرکت چیست؟

آیا حرکت ماده تابع نظم و قانونی است؟ بعضی ها می گویند علت حرکت ماده را در خارج از طبیعت جستجو کنند. اما فلسفه علمی، علت حرکت ماده را در درون ماده جستجو می کند. حرکت ماده تابع قوانینی است. این قوانین را قوانین دیالکتیک می گویند. در کتابهای فلسفه مفعلا " این قوانین تشریح شده است. ما در اینجا به اختصار این قوانین را بیان می کنیم.

دیالکتیک دارای سه قانون اساسی است:

۱- قانون وحدت و مبارزه تضاد.

۲- قانون گذار از تغییرات کمی به تغییرات کیفی

۳- قانون نفی در نفی

هر کدام اینها را کمی توضیح می دهیم:

۱- قانون وحدت و مبارزه تضاد! به موجب این اصل در کلیه اشیاء

و پدیده ها، در عین یگانگی ما شاهد تضاد هستیم، یعنی در داخل هر پدیده

بظاهر یک دستی ، حداقل دو جنبه ضد هم وجود دارد . آنها در عین حال که بهم وابستمانند ، و وجود هر کدام بستگی به دیگری دارد ، دائما " در حال مبارزه با هم هستند . یافتن تضاد در بعضی پدیده ها آسان است ، ولی در بعضی دیگر احتیاج به دانش و تجربه دارد . مثلا " در بدن انسان ما شاهد دو پدیده ضد هم هستیم ، یکی جذب و دیگری دفع . یعنی جذب مواد از بیرون و دفع مواد زائد حیات ما بستگی به این دو پدیده دارد . جامعه بشری با طبیعت در عین وحدت دارای تضاد است . مثلا " بدون طبیعت ما نمی توانیم زنده بمانیم و اصولا " جامعه بشری بخشی از طبیعت است . اما ما با طبیعت در حال مبارزه هستیم ، با کشف قانونهای طبیعی می کوشیم ، طبیعت را به زیر فرمان خود در آوریم .

در جامعه سرمایه داری ، بین طبقات مختلف ، در عین وحدت ، تضاد هست ، کارگر و سرمایه دار ، هر دو جریان تولید را به پیش می برند ، اما با هم در حال مبارزه هستند . این اصلی است عام ، یعنی در تمام پدیده ها دیده می شود . در زیر چند نمونه ذکر می شود .

در ریاضیات : + و - ، مشتق و تابع اولیه

در مکانیک : عمل و عکس العمل

در فیزیک : برق مثبت و منفی

در شیمی : ترکیب و تجزیه آنها

در جامعه شناسی : مبارزه طبقاتی

در جنگ : شکست و پیروزی

در فلسفه : ایده آلیسم و ماتریالیسم .

حرکت نتیجه مبارزه اضداد است در داخل یک پدیده . دو طرف تضاد ، در عین وحدت ، با هم در مبارزه هستند و در مقابل یکدیگر می ایستند ، اضداد بدون همدیگر نمی توانند وجود داشته باشند ، شرط وجود اتم ، وجود الکترون با بار منفی و پروتون با بار مثبت است . بدون زندگی مرگ نیست ، بدون مرگ ، زندگی نیست . بدون بالا ، پائین نیست ، بدون خوبی ، بدی

نیست ، بدون آسانی ، سختی نیست ، بدون سرمایه‌دار ، پرولتاریا نیست ،  
ر بدون امپریالیسم ، جنبش‌رهایی بخش خلق نیست ، بد محیط اطراف خود  
و بد پدیددهای ظاهرا " یکنواخت نگاه کنید و در آن تضاد را بجوئید ،

اضداد ، می‌توانند بهم دیگر تبدیل شوند ، یعنی بد ضد خود ، مثلا "  
زندگی می‌تواند ، تحت شرایطی ، بد ترک تبدیل شود ، پرولتاریا که زمانی  
تحت حکومت بود ، می‌تواند از طریق انقلاب ، حاکم شود ، بورژوازی که  
الان در صدر حکومت است ، می‌تواند زیر حکومت کارگران قرار بگیرد .

بعضی تضادها آشتی‌ناپذیر هستند ، و بعضی دیگر چنین نیستند ،  
مثلا " تضاد بین خلقبا و امپریالیسم ، یک تضاد آشتی‌ناپذیر است ،  
این تضاد دائما " رشد می‌کند ، تا بد مرحله‌ای می‌رسد که حتما " باید بد  
سودیکطرف حل شود ، تاریخ نشان داده که پیروزی از آن خلقبا و نابودی  
از آن امپریالیسم خواهد بود .

اما مثلا " تضادی که بین کارگران و دهقانان وجود دارد ، جزء تضاد  
های درون خلقی بوده و می‌تواند ، " آشتی پذیر " باشد . یعنی می‌توان  
به شکل مسالمت‌آمیز آن را حل کرد ، البته اگر این تضادها هم بشکل صحیح  
حل نشوند ، می‌توانند تبدیل بد آنتاگونیست یعنی آشتی‌ناپذیر شوند .

قوانین دیگر دیالکتیک را در گام بعدی بررسی خواهیم کرد .  
سؤال - " اگر ما به جبری بودن قوانین طبیعی و اجتماعی معتقدیم  
چرا فعالیت میکنیم؟

جواب : مرتجعین و روشنفکران بورژوا ، در حالکیه گوئی کشف بزرگی  
کرده‌اند ، میگویند : مگر شما به جبر اعتقاد ندارید ، مگر نمی‌گوئید تاریخ‌چه  
بخواهیم و چه نخواهیم تکامل می‌یابد و مثلا " جامعه سرمایه‌داری جای خود  
را به سوسیالیسم میدهد . پس چرا فعالیت میکنید؟ و این همه خود را به آب و  
و آتش می‌زنید؟ منتظر بمانید تا تاریخ کار خودش را بکند ، کسی که چنین  
سئوالی را مطرح میکند ، به هیچ وجه معنای جبر علمی را نفهمیده است ،  
هستند کسانی که چنین درکی از جبر علمی دارند ، اما بهیچ‌وجه درست

نیست. اینها نظرات اجتماعی را در آینده نیروی انگیزنده و سپس باره  
مسأله اصلی می‌شویم.

اول جنبه‌ای هستند که به قضا و قدر معتقدند می‌گویند و قانع رجوعانی  
که اتفاق می‌افتد از پیشی مقرر شده و کوشش انسان برای تغییر دادن جهان  
میسوزد است. انسان بازه‌چرا که و کر نیروی "سرنوشت" است "فضای آسمان  
است این، و دیگرین نخواهد شد".

دوم عدای هستند که بر عکس اولیینا فکر میکنند اینرا می‌گویند ما مختار  
هستیم، انسان می‌تواند هر کاری را در هر شرایطی فقط با نیروی اراده انجام دهد.  
آنها شرایط میمی و قوانین تاریخی را بحساب نمی‌آورند اینها را اراده  
گرایان می‌گویند.

اینها هر دو به راه خطا می‌روند. یکی درین تسلیم و زبونی میدهد و  
دیگری عا را به عاجز جویی می‌کشاند.

آیا اعتقاد به جبر علمی باعث از بین رفتن اراده آزاد میشود؟ بعضیها  
ناکلامه جبر را می‌شنوند اخمها پستان در هم می‌رود و فکر میکنند اعتقاد به  
جبر هر گونه آزادی را از بین می‌برد.

این درست است که بر طبیعت و جامعه بشری توانینی حاکم است. و  
هر که ما در در تکلیفهای مختلف خارج از اراده ما است. ولی انسان با شناختن واقعیت  
و بکار بستن قوانین حرکت میتواند از آنها به سود خود استفاده کند. اگر  
رفتاری بر مبنای این شناخت داشته باشیم آزاد هستیم. یکی از دانشمندان  
میگوید "جبر تا زمانیکه به شناخت در نیاید کور است. ولی موقعی که جبر  
و قانون به شناخت در آمد و ما توانستیم تاثیر آنها متوجه منافع خود کنیم  
بهارایان طبیعت بدل می‌شویم" فلسفه علمی معتقد است که طبیعت و جامعه  
تابع نظام و قوانینی هستند. هر چیز در جامعه و طبیعت علتی دارد. مثلا  
اینکه آب در صد درجه به جوش می‌آید و در صفر درجه یخ می‌بندد یک  
قانون طبیعی است. این مربوط به خاصیت و ترکیب آب است. زلزله -  
آتشفشان سیل، باران هم قوانینی دارد. در مورد جامعه بشری، جنگها،



اشکوکدیده، ظهور برهان بزرگ، هیچکدام تصادفی نیست، همه اینها دارای خلقت است و جامعه بشری بر طبق قوانین ثانویات هم تاریخی شامل پیدا میکند، چگونگی شکل جامعه را مثلا در کتاب مختصری از تاریخ جامعه نوشته فنانی شهید حمید بومی (م. بید سرخی) عیناً ببخوانید. حال که فهمیدیم شکل تابع نظم و قانون است و احسن نظم و قانون ربطی به خواست ما ندارد، شاید دچار نااعیدی بشویم و بگوئیم همه فعالیتها و کارها بی پایه است، اما چنین نیست! قوانین طبیعت و جامعه وقتی شناخته شدند، بر بکار بسته شود آزادی حاصل میشود، یک مثال عزیزیم:

انسانهای اولیه با طبیعت کور و ناشناس روبرو بودند آنها قوانین طبیعت و جامعه را نمی شناختند و به همین دلیل دائما در زحمت بودند، مثلا "نمی دانستند چه موقع و چرا هوا سرد و یا گرم میشود، چرا باران می بارد، چه موقع سیل می آید، حرکت سیل چگونه است؟ به همین دلیل دائما در هراس بودند و رنج می کشیدند اما بعداً بشر متوجه شد که گرما، سرما، باران، سیل تابع قوانینی است، آنها فهمیدند که مثلا "تابستان هوا گرم است و زمستان هوا سرد است، و یا مثلا" بعد از رگبارهای بهاری سیل جاری میشود. با شناخت اینها بشر توانست برای خود بموقع پناهگاه و پوشاک فراهم کند و در مقابل این عوامل "آزادی" بدست آورد.

یک مثال دیگر: نیروی جاذبه زمین جبرا" هر چه را بطرف مرکز زمین می کشد. سنگینی ما نتیجه نیروی جاذبه زمین است، تا زمانیکه بشر این نیرو را شناخته بود اسیر آن بود، هیچکس نمیتوانست از نفوذ این نیرو فرار کند، اما سرانجام بشر این نیرو را شناخت، در مقابل آن نیروی دیگری در جهت عکس ایجاد کرد تا نیروی جاذبه را خنثی کند و به پرواز درآید. بنابراین هر قدر ما بیشتر قوانین طبیعت را بشناسیم در مقابل آن از آزادی عمل بیشتری برخورداریم.

در مورد قوانین جبری طبیعت مثالهای بیشتری بزنید.

اما در مورد جامعه، تا زمانیکه تاریخ را نتیجه حوادث اتفاقی و یا عمل

شخصیت‌های بزرگ میدانستند انسانها باز بچه دست قوانین جامعه بودند ، آنها در جنگها شرکت میکردند ، بدون اینکه شناختی از علت واقعی این جنگها داشته باشند ، مثلا " بعد از اسلام در ایران جنبشهای ملی معمولاً " زیرلای مذهب ظهور میکرد ، کسانی که در این مبارزات شرکت میکردند تصور می کردند که واقعا " دارند بخاطر یک امر دینی مبارزه میکنند ( در حالیکه علت واقعی این جنگها تضاد بین فئودالیهای شارتر سرب و دهقانان ایرانی بود . یا مثلا " جنگ جهانی اول ، در دوره ، اگر کسی علت واقعی این دو جنگ را نداند ممکن است آنها نتیجه یک تصادف یا مثلا " خوی جنگجویی آلمانها بداند اما کسانی که با علم تاریخ آشنا هستند ر قوانین حرکت جامعه را میدانند ، میدانند که این جنگی بود بین امپریالیستها برای تقسیم بازار ، جهانی و مستعمرات .

بشر با شناخت قوانین جامعه نمیتواند آگشته در سرنوشت خود شرکت جوید . تنها راه برای آزادی و شناخت قوانین واقعیت است ، نادیده گرفتن این قوانین امکان ندارد . تنها با شناخت و بکار بستن این قوانین جبری است که میتوان به آزادی دست یافت . باز هم یک مثال میزنیم : در گذشته‌های دور که انسانها قوانین طبیعت را نمی شناختند در مسیر سیلابها خانهها میساختند ، سیل می آمد و خانههای آنها را از بین میبرد یا خسارتهای شدید به آنها وارد میکرد . ولی همین بشر هنگامیکه قوانین حرکت سیل را شناخت با ایجاد " سد " نه تنها توانست خود را از خطر سیل برهاند بلکه از آبی که پشت سد جمع میشد در زمینه زراعت و بعدها در تولید برق استفاده نمود .

" آزادی در رویای استقلال نسبت به قوانین طبیعت وجود ندارد بلکه در شناخت این قوانین و امکان بکار بستن آنهاست که میتوانیم قوانین را بطور منظم در راه هدفهای معینی بکار گیریم . "

پس بر خلاف نظر آنها نیکه میگویند اگر جبری در کار باشد آزادی وجود ندارد ، هر چه بیشتر ما جبر طبیعی و جبر اجتماعی ( قوانین تکامل جامعه )

را بشناسیم آزادی ما بیشتر میشود و از دنیای جبر کور به عرصه آزادی پناهی  
می‌گذاریم .

زحمتکشان جامعه با شناخت قوانین تحولات جامعه و با مسلح شدن  
به جهان بینی علمی فعالانه در مبارزات اجتماعی شرکت میکنند و سرنوشت  
خود را با دستهای خود می‌آفرینند تذکر یک نکته دیگر نیز ضروری است و  
آن اینکه قوانین طبیعی بدون وجود انسانها هم عملی میشوند بدون وجود  
بشر نیروی جاذبه وجود دارد ، آتشفشان و زلزله صورت میگیرد باران می-  
بارد سیل جاری میشود ولی قوانین اجتماعی بدون وجود انسان نمی‌تواند  
اجرا شود قوانین اجتماعی با دستهای پرتوان انسان مرحله اجرا در می-  
آید .

ما در این قسمت بیشتر به جبر طبیعی پرداختیم . خود شما در مورد جبر  
اجتماعی و راههای غلبه بر آن مثالهایی بزنید .

—————

سؤال - چه کسانی به انقلاب خیانت میکنند؟ کمونیستها یا سازشکاران؟  
جواب: انقلاب ضد امپریالیستی ایران بساط پوسیده سلطنت را بگور  
سپرد . اما تنها یکی از هدفهای مردم سرنگونی سلطنت بود . مردم انتظار  
داشتند که بدنبال انقلاب کارها بر مدار سابق نگردد . روابط اجتماعی عوض  
شود . زحمتکشان جامعه که زیر فشار اقتصادی بتنگ آمده بودند ، انتظار  
داشتند که بعد از انقلاب حقوق پایمال شده خود را بدست آورند سالها  
دیکتاتوری سیاه پهلوی باعث شده بود که مردم خواستار " آزادیهای دموکراتیک "  
باشند استقلال میهن نیز از خواستهای اساسی مردم بود ، استقلال در تمام  
زمینه های سیاسی - نظامی اقتصادی یعنی قطع کامل نفوذ امپریالیستها در  
میهن ما .

اما ما میبینیم که دولت و دیگر سازمانهای قدرت به این مسائل توجه  
نمی‌کنند .

امروز اوضاع چگونه است؟

سرمایه‌داران همچنان به استعمار توده‌ها مشغولند قراردادهای نظامی و اقتصادی که امپریالیستها به مردم تحمیل کرده‌اند لغو شده است. حقوق دمکراتیک مردم رعایت نمی‌شود، در جاتیکه همه تلاشها باید برای ریشه‌کن کردن نفوذ امپریالیستها بکار افتد. گروههای مرتجع میکوشند مسیر مبارزه را منحرف کنند. آنها نیز به شیوه، رژیم فاسد پهلوی از خطر کمونیسم دم میزنند " سرمایه‌داران و بلندگوهای سیاسی آنها میکوبند کمونیستها ضد انقلاب هستند و با ساواکیها و یاقی ماندگان رژیم گذشته همگامی دارند، باید به اینها گفت: زهی بیخوشی؟ شما چگونه میتوانید به این راحتی دروغ بگوئید رژیم شاه و سازاک دشمنان سوگند خورده کمونیستها بودند، امپریالیسم جهانی و تمام سگهای زنجیرش در سراسر جهان به شکلهای مختلف با کمونیستها مبارزه می‌کنند. به‌صاحب "تهرانی" جلا ساواک توجه کنید که هنوز هم کینه توزانه نسبت به کمونیستها قضاوت میکند، و با افتخار، میگوید "ما با کمونیستها مبارزه کردیم" اما کمونیستها و عوامل رژیم گذشته اگر تنها به ظاهر توجه کنیم. در یک چیز شریکند هر دو خواستار تغییر وضع موجود هستند اما هر کدام به نحوی خواست کمونیستها و ضدانقلابیون در جهت عکس هم است. کمونیستها میکوبند وضع موجود باید به نفع زحمتکشان تغییر کند. دست سرمایه‌داران وابسته باید کوتاه شود. قراردادهای نظامی و اقتصادی اسارت بار قطع شود، و استقلال واقعی مبین تأمین شود. آنها از وضع موجود راضی نیستند چرا که هنوز هم بساط غارت سرمایه‌داران برقرار است و زحمتکشان شهر و روستا در فقر بسر می‌برند. اما عوامل رژیم گذشته هم خواهان تغییر وضع موجودند: آنها میخواهند هر چه زودتر اوضاع به‌روال سابق بازگردد، دیکتاتوری خونینی علیه زحمتکشان و، نیروهای مترقی برپا شود. سرمایه‌داران میخواهند سکوت قبرستان دوره محمد رضا دوباره برقرار شود. و هر چه زودتر نظم برقرار شود. تا آنها با خیالی آسوده کیسه‌های گناب خود را از حاصل تلاش زحمتکشان برگزینند. آنها با اتحاد مردم مخالفند، دشمن سورا و سندیکای کارگری هستند. در

مناطق روستائی دشمن شوراهای و اتحادیه‌های دهقانی هستند .  
از تظاهرات و میتینگ‌ها دل‌خوردند ، هر وقت که امام خمینی و سازمانهای  
مترقی حملهای به آمریکا و سرمایه‌داران وابسته میکنند اخطايشان را در هم  
میکشند .

حال ببینیم چه کسی با عوامل رژیم گذشته که ساواکیها — سرمایه‌داران  
وابسته ، و نظامیان مرتجع هستند همگام و همصدا هستند ؟  
به چانه‌زدنهای وزیر امور خارجه با مقامات آمریکائی نگاه کنید . ! در  
مورد قطعنامه سنای آمریکا میکوشید همه توطئه‌ها را بگردن سناتور یا کوب  
جاویتس بیاندازد و حساب دولت آمریکا را از سنای این کشور جدا کند !  
هزار قرارداد محرمانه نظامی با آمریکا داریم که میراث دوره شاه خائن  
است . هیچ اقدامی تا کنون در مورد این قراردادها نشده است .

از سرمایه‌داران فراری دعوت کردمانند که به میهن بازگردند و به آنها  
تضمین جانی و مالی دادمانند وزیر کشاورزی میگوید استثمار و ازهای است که  
کمونیستها اختراع کردمانند روابط سرمایه‌دار و مالک با کارگران و دهقانان  
باید بصورت روابط پدر و فرزندى در آید .  
آقای بازرگان در مورد اعدام جنایتکاران میگوید ، این اعدامها ما را  
دوبرابر انظار جهان نیان ، گناهکار نشان میدهد . با توجه به همه اینها آیا  
موضع دولت به عوامل رژیم گذشته نزدیکتر است یا موضع کمونیستها ؟  
قیاده موقت چیست ؟

سؤال — " قیاده موقت " چیست ؟ وجه نقشی در حوادث کردستان دارد ؟  
جواب : مردم کردستان سالها برای گرفتن حقوق ملی خود مبارزه  
کردمانند . آنها در این راه شهیدان بسیار دادمانند . و رنجهای بسیار کشیدمانند  
به ترانه‌ها و سرودهای کردی گوش کنید ! سرشار از عشق به میهن — عشق به  
آزادی و انسانیت است . کردها مردمی بسیار مهربان و صمیمی هستند در  
عین حال در مقابل دشمنان بسیار فداکار و شجاع هستند . امروز ما نمیتوانیم  
از یک کردستان سخن بگوئیم زیرا کردستان به سه بخش تقسیم شده :

۱- کردستان ایران

۲- کردستان عراق

۳- کردستان ترکیه .

کردها به فکر ایجاد یک کشور نیستند . آنها میخواهند با خلقهای دیگر کشورشان بر مبنای برابری و آزادی زندگی کنند . مثلا " خلق کرد در عراق خواستار همزیستی با عربهاست .

خلق کرد ایران خواستار خودمختاری در چهار چوب ایرانی آزاد و دمکراتیک است .

و خلق کرد در ترکیه سالهاست برای تأمین حقوق خود در چهار چوب ترکیه آزاد مبارزه می کند .

در مورد ایران خلق کردیارها در راه پیما ثیها و اجتماعات خود اتهام جدائی خواهی و تجزیه طلبی را ، رد کرده است . این اتهام از جانب امپریالیستها و نوکران مرتجع آنها به خلق کرد زده میشود .

در تمام دوران پهلوی مبارزه خلق کرد برای رفع ستم ملی و ستم فتودالها ادامه داشته است . اما در مورد کردستان عراق : مردم کردستان عراق در شرایط بدی زندگی میکنند . آنها از همه حقوق انسانی محروم بوده وهستند . جنبش مسلحانه کردهای عراق در سالهای گذشته منحرف شد . فتودالها و در رأس آنها ملامصطفی یارزانی رهبری مبارزات را بدست گرفتند آنها از احساسات میهن پرستانه مردم سوء استفاده کردند . ظاهرا " برای حقوق کرد مبارزه میگردند ولی عملا " با آمریکا و اسرائیل و رژیم ایران رابطه داشتند . رژیم شاه که دشمن آزادی و بشریت بود به جنبش مسلحانه کرد کمک نظامی میکرد !

آیا آمریکا - شاه و اسرائیل در فکر گرفتن حقوق خلق کرد بودند ؟ نه تاریخ نشان داده که امپریالیسم و مرتجعین تنها به منافع خود فکر میکنند . آمریکا در فکر چاههای نفت کزکوک ( ۱ ) بود . شاه میخواست به اربابش کمک کند و حسابهایش را با رژیم عراق تصفیه کند . اسرائیل هم از پشت

به جبهه اعراب ضربه میزد. حکومت عراق هم دچار تنگ نظری ملی بود. در آن زمان صدای نیروهای مترقی که علیه "ملا مصطفی" مبارزه میکردند به گوش کسی نمی‌رسید. "ملا مصطفی" از "شور ملی" مردم استفاده کرد.

در سال ۵۴ حکومت عراق با شاه آنتنی کرد، پشتیبانی شاه از مبارزه مسلحانه کردها قطع شد. آمریکا و شاه به ملا مصطفی دستور دادند که دست از جنگ بردارد ملا مصطفی اعلام کرد "جنش کردستان تمام شده" و همراه با خانواده خود و دیگر رهبران خائن به ایران گریخت. مردم کردستان فهمیدند که "ملا" عروسک امپریالیستها بوده است.

نیروهای مترقی کردستان عراق برای ادامه مبارزه "اتحادیه میهن پرستان کردستان عراق" را تشکیل دادند. اما امپریالیسم دست از توطئه برنداشت. امپریالیسم میخواست بهر شکل در جنش ملی کردستان رخنه کند. باز هم دستهای "ساواک" و "سیا" و "موساد" (دستگاه امنیتی اسرائیل) بکار افتادند این بار سازمان جدیدی پایه‌ریزی شد بنام "قیاده موقت". معنای "قیاده موقت" رهبری موقت است. رهبری این سازمان بعهده ادویس و مسعود بارزانی پسران ملا مصطفی هائی بوده و هست. قیاده موقت در مناطق مرزی با پشتیبانی ساواک و کمک مالی نظامی آمریکا شروع به فعالیت کرد. بجای مبارزه با دشمنان کرد به گشتار میهن پرستان کرد پرداخت.

سرانجام رژیم مزدور شاه با قیام قهرمانانه خلق واژگون شد.

سران "قیاده موقت" با دولت موقت انقلاب ایران اعلام همبستگی کردند. آنها اعلام کردند که "ما پناهندگان سیاسی هستیم و خطری برای انقلاب ایران نداریم."

ستاد مرکزی قیاده موقت در عظیمیه کرج است. آنها در آنجا با کمال آرامش در ویلاهایی که شاه به آنها هدیه کرده است و بر علیه مردم کرد و بر علیه نیروهای مترقی توطئه می‌چینند. و دولت در مقابل آنها سکوت اختیار کرده است. مردم این خائنین را بخوبی می‌شناسند. مردم کردستان بارها در میتینگها و راهپیماییهای خود "قیاده موقت" را محکوم کرده و خواستار اخراج آنها

از ایران شده‌اند.

وابستگی این دارو دسته‌مزدور به آمریکا به ساواک شاه به موساد اسرائیل برهیچکس پوشیده نیست. دولت در مقابل خواست خلق کرد سکوت اختیار کرده است. در عوض به "قیاده موقت" خائن میدان میدهد. در روز فلسطین این دارو دسته خائن رسماً در مراسم چمن دانشگاه تهران شرکت کردند! آنها مسلحانه در ایران رفت و آمد کردند و توطئه‌چینی میکنند. امروز در کردستان دو صف جدا از هم وجود دارد، در یکسو خلق کرد قرار دارد که در اتحادیه‌های دهقانی و شوراهای کارگری متشکل میشوند. و در سوی دیگر فئودالها هستند که مسلحانه تاخت و تاز میکنند و شوراهای عشایری تشکیل میدهند. نیروهای مترقی مانند روحانیت مبارز به رهبری عزالدین حسینی - سازمان چریکهای فدائی خلق - جمعیت دفاع از آزادی و انقلاب - سازمان انقلابی زحمتکشان در کنار خلق کرد قرار دارند و برای رهائی خلق کرد مبارزه میکنند. اما نیروهای مرتجع مانند روحانی نمایان مرتجع به رهبری مفتی زاده - قیاده موقت در کنار فئودالها بر علیه خلق کرد فعالیت میکند. روحانی نمایان مرتجع و قیاده موقت رودرروی خلق کرد ایستاده‌اند و هر روز توطئه جدیدی می‌چینند. از سوی دیگر قیاده موقت با سپهبد فراری پالیزبان و ساواکیهای فراری منطقه رابطه دارد. دولت نه تنها اقدامی بر علیه فئودالها و قیاده موقت نکرده بلکه بطور غیر مستقیم به آنها یاری میدهد. مردم ایران و بخصوص کردستان از دولت میخواهند این دارو دسته خائن را از میهن ما اخراج کند.

در محیط خانواده چگونه رفتار کنیم؟

هدف ما از این بحث دامن زدن به تضادهای فرعی و برجسته‌کردن مسائل کوچک نیست. تردیدی نیست که در یک جامعه طبقاتی تضاد اصلی تضادهای طبقاتی است. و نمی‌توان جامعه را بدو بخش جوان و پیر یا والدین و فرزندان تقسیم کرد.

اما دانش‌آموزان در رابطه با فعالیتهای اجتماعی با خانواده‌شان



درگیریهایی پیدا می کنند .

برخورد صحیح دانش آموزان می تواند این درگیریهای فرعی را کاهش دهد . زمینه را برای فعالیت بیشتر و آزادتر دانش آموزان فراهم نماید . ما تجارب پیشگام کرج را در این صورت جمع بندی کرده و راه حلی که برای کم کردن این درگیریها بنظرمان می رسد می نویسیم . نمی دانیم تا چه اندازه صحیح است ؟

پای صحبت دانش آموزان که پیشینی ، هنگامیکه صحبت بهر او با خانوادگی کشیده می شود اذیمهای بسیاری را با آنها در هم می رود ، یکی میگوید "تا در من بیسواست و اصلا قابل تحمل نیست ، دیگری میگوید : " پدر من تا دیرتر شاهدوست بود ، اگر کسی کلمه ای به شاه مید میگفت ، ناراحت میشد ، حالا انقلابی در آمده شده ، به کسی نیستی باید و بیراهه میگوید تا حال دور بازا علائیه های مرا پاره کرده است همماش بمن امرونی میکند تا با او بحث میکنم عصبانی میشود و داد میزند ."

سومی میگفت " ما دخترها چه گناهی کرده ایم ، با مثل اسیران رفتار میکنند ، فکر میکنند که واقعا " دخترها سفیدند و همیشه باید یک نفر حامی و پشتیبان داشته باشند ، دیروز دوستم به خانه ما آمده بود بمن گفت : " پاپا خانه ما با هم کتاب بخوانیم ، من به پدرم گفتمم با ما من شب ممکن است خانه نیایم میرم خونه ... پدرم داد کشید فلط کردی با دوست دختره پرو .....

چهارمی میگفت " پدر من از آن ایده آلیستهای دواته است ، تا حال هر چقدر با او بحث کردم نتیجه نداشته است ، تا رگیها خیلی رفتار بد شده ، میگوید تو کمونیست شده ای و چه بد بختی بزرگی که دختر آدم کمونیست بشود ."

اینها و دهها نمونه مانند این در عمل دانش آموزان است ، دانش آموزانی که با شور انقلابی قدم بیدان گذاشته اند ، وقتی آدم این حرفها را می شنود او به دانش آموزان حلق میدهد و دلش می خوراند خواهد که این پدر مادرها را بکند . ! اما صبر کنید ، مثل اینکه دوستان ما بکطرفه به قاضی رفتانند ! آنها اشتباهات پدران و مادران را

می‌برند اما اشتباهات خودشان را نمی‌بینند، پدر و مادرها هم حرفهایی  
برای گفتن دارند، قبل از طرح حرفهای آنها نخست یک مسئله را توضیح  
بدهیم ما از این دوستان دانش آموز می‌پرسیم - پدر و مادرهای شما کس  
هستند؟

آنها کارگر - کارمند - کاسب و ... هستند، مگر شما در کتابها  
نمی‌خوانداید که باید توده‌های مردم را دوست داشت! والدین شما جزئی از  
توده مردم هستند و رفتار شما با آنها باید مطابق معیارهای انقلابی باشد  
شما نباید از اینکه آنها برسواد و یا متعصب هستند عصبانی شوید، آنها  
پورده همین اجزاء هستند. شما با خواندن کتاب، و فراگیریهای سیاسی  
مستمر از وظیفه خود را انجام می‌دهید اما کارهای ما وقتی موثر است که با  
توده‌ها بیوند داشته باشیم، از آنها می‌پریم و به آنها یاد بدهیم، این  
شبی است طولانی و باید در نهایت صبر و حوصله صبرت کنید، آری اگر  
مردم ما از نظر فرهنگی در سطح بالایی بودند، اگر تعصبات قشری نداشتند!  
اگر فکرها نیز مانند ما بود، بسیار خوب و آسان بود، اما فراموش نکنیم  
که ما ایده‌آلیست بودیم ما واقع‌گرا هستیم، ما باید همین مردم را با همه  
خوبیها و بدیهایشان آگاه و متشکل کنیم، - این گوشه‌هایی از رفتار اشتباه  
شما را با والدین یاد آوری میکنیم:

آن دانش‌آموزی که در خانه با بدوش در بین شرایط بحثهای فلسفی  
بجنگ و بهیچال خودش می‌خواند ایدئالیسم را ریشه‌کن کند اشتباه میکند و  
می‌داند که در شرایط کنونی تضاد ما، با اهری با اهری است نه با ایدئالیسم  
فلسفی، با نیروی عادت و سنت چندین متر از ما له نمی‌شود اینچنین مبارزه  
کند، این کارهای شطب زده به اختلافات ما را یکی دامن می‌زند، و پدران  
و مادران را نسبت به عقاید متروقی بدبین میکند.

دانش آموز دیگری کتاب پیدایش انسان را جلو مادرش باز کرده می‌  
زد شد ثابت کند که انسان از نسل میمون است و افسانه آفرینش دروغ شاخه‌داری  
نیست!

یابعضی از دختران دانش آموز که در مقابل نگرانی مادرشان از آمدن آنها به دانشکده افسرده میشوند و فریاد میزنند آزادی از بین رفت . مادری میگفت " پسر ما یا خانه نیست یا سرش توی کتاب است ، ای کاش درس میخواند ! همش از این کتابهای سیاسی میخواند " گاهی وقتها هم حرفهای عجیبی میزند که بوی کفر می دهد . اگر بمیرم حاضر نیست برود دکتر خبر کند اصلا " بفر ما نیست .

مادر یک دختر دانش آموز میگفت " دخترم در کارهای خانه بمن کمک نمیکند مثل آقاها همه چیز را باید جلودستش بگذاریم خیلی تنبل شده . هر جا مینشینند حرفهای سیاسی میزند فامیلهها میگویند دخترت کمونیست شده . هر اتفاق سیاسی که بیفتد پای ما حساب میکنند ، از ترس آدمهای متعصب خواب نمی برد ، من نمیگویم این کارها را نکند او لاقل باید با احتیاط عمل کند .

حالا با هم این مسائل را بررسی میکنیم . ما از پدر و مادرها زیاد انتظار نداریم ، اما از شما انتظار داریم که با آنها برخورد درستی داشته باشید .

جیانی که ما در آن متولد شدیم با دنیای پدرانمان تفاوت دارد ، روابط اجتماعی بسوخت در حال دگرگونی است ، شرایط انقلابی هنوز هم بر میهن حکمفرماست ، در میان جوانان بی تفاوتی به مسائل اجتماعی جای خود را به شور انقلابی داده است ، بساط بحث و روزنامه خوانی و مطالعه کتاب گوم است . میهن ما یکی از حساسترین دورانهای حیات خود را می گذراند ، جوانان و بخصوصی دانش آموزان در تظاهرات ماههای گذشته نقش مهمی ایفا کردند . آنها در دانشگاه اجتماع به اندازه چندین سال مدرسه درس آموختند ، درس مبارزه و میهن پرستی ، امروز مرحله ای از انقلاب ، پشت سر گذاشته ایم ولی شور انقلابی مردم پایر جاست . تا دیروز دلمان لک زده بود برای تنفس یک جرعه هوای سالم ، برای خواندن یک کتاب خوب . امروز کتابفروشیها مملو از کتابهای خوب است .

روزنامه خوب هست، سخنرانی و بحثیگ هست امروز بخ توده شکسته است، دیگر اثری از آن ناامیدیهها و "چشم راست به چشم چپ اعتماد نداشتن‌ها" نیست، امروز مردم حرف درست را می‌پذیرند، آنها قدرت خود را آزمودند و به نیروی لایزال خود ایمان آوردند، دیگر زیر بار دیکتاتوری نمیروند، اینها هم امید بخش است، کارگران میروند تا صفوف میلیونی خود را متشکل کنند، همه جا در کارخانه صحبت از شورا و سندیکا است.

بگذریم! می‌گفتیم دنیای ما با دنیای پدرانمان تفاوت دارد، ذهن فعال و جوشان جوانان حقیقت را زودتر در می‌یابد، جوانان به مسائل علمی و استدلالی توجه بیشتری دارند، زیر بار عقاید تحمیلی نمیروند و در همه پدیده‌ها و اتفاقات دنبال علت میگردند. ولی پدران و مادران در پیله محافظه‌کاری محصورند، نیروی سنت و عادت در آنها ذوق‌العاده نیرومند است اگر ما درست برخورد نکنیم کار به جنجال و ناراحتی می‌گردد.

ما به عقاید و سنتهای آنها باید احترام بگذاریم، ما هرگز نباید به معتقدات آنها توهین کنیم نباید بحرف آتش زدن با دانش سیاسی بین خود و آنها درامای حفر کنیم. باید بیاموزیم که یک شبه نمیشود کسی را تغییر داد، برخورد ساده لوحانه ما با آنها کار را خرابتر میکند.

مثلاً "پدر در کوچه و خیابان از رادیو و تلویزیون از زبان پیران و مستمندان میشنود که "کمونیستهای اخلاق ندارند، دشمن دین و خدا هستند. و . . ." او تحت تاثیر قرار میگیرد، اگر ما در مقابل او جبهه بگیریم، و بخواهیم بایک ضربه همه چیز را حل کنیم، تاثیری ندارد، این چیزی نیست که با یکی دو جلسه صحبت بتوان حل کرد. این کاری است طولانی باید اعتماد آنها را بخودمان جلب کنیم، باید در عمل نشان دهیم که انسانی پاک، سالم و انقلابی هستیم و سعی کنیم از زندگی واقعی خود آنها مثالهایی بزنیم.

لحن صحبت ما باید متواضعانه باشد، احترام به بزرگترها را هرگز از یاد نبریم.

آن دانش آموزی که کتاب بیدایش انسان را بدون در نظر گرفتن روحیه و فرهنگ خانواده‌اش بدست گرفته و میخواهد تئوری تکامل را به والدینش یاد بدهد، به واقعیت توجهی ندارد. آن دیگری که پای سجاده مادرش مسئله ایدالیزم و ماتریالیسم را مطرح می‌کند به جنبش انقلابی ضربه می‌زند. اگر پدر و مادر شما از آمدن شما به دانشکده نگران میشوند وظیفه شماست که آنها را از نگرانی بیرون بیاورید، آنها در این مورد هزاران تجربه تلخ را شاهد بوده‌اند، آنها دیده‌اند که هزاران گرگ خود را به لباس میش درآوردند و سر راه دختران معصوم کمین کرده‌اند! فرهنگ آنها به آنها آموخته‌است که دختر ضعیف است و نمیتواند، خودش را حفظ کند. نگرانی او یک واقعیت است و نادیده گرفتن واقعیت بدترین شکل ایدئالیزم است. راه صحیح اینست که با آنها صحبت شود و در عمل اعتماد آنها را جلب کنیم. با رفتار و اعمال درست خود نشان دهیم که واقعا "خطری" در کار نیست و قادر به حفظ خود هستیم.

به آنها نشان دهیم که دانشکده و دفتر پیشگام که ما به آنجا می‌رویم چگونه‌جائی است؟ چه کسانی در آنجا هستند؟ هدف آنها چیست؟ از نظر اخلاقی چگونه هستند؟

به این طریق اعتماد آنها را به خود جلب میکنیم. مادران غالبا "مهربان و با گذشتند، ما مادرانی را می‌شناسیم که بسیار تغییر کرده‌اند و حتی در بعضی زمینه‌ها با فرزندان خود همکاری میکنند. این نتیجه برخورد درست فرزندان آنها و درستان بچه‌ها بوده‌است. آیا با دعوا کردن و گفتن جملاتی از قبیل: "من آزادم و هر کار دلم میخواهد میکنم" و "بتو مربوط نیست" نمیتوان این مسئله را حل کرد؟

در مورد آن جوانی که فکر میکند چون سیاسی شده دیگر نباید دست به سیاه و سفید بزند چه می‌گوئید؟ گویا شرکت در کارهای خانه به شخصیت یک آدم سیاسی لطمه می‌زند، و یا اینکه ما آنقدر مهم شده‌ایم که وقت نداریم! این توجیه کردن است. یک مبارز اگر برنامه‌اش منظم باشد به همه کاری

میرسد و اگر منظم نباشد به هیچ کاری نمیرسد.

موضوع دیگر رعایت موقعیت در مورد بحثهای سیاسی است. ما نباید هر جا که رسیدیم بساط بحث را پهن کنیم، و در مورد هر موضوعی صحبت کنیم. در هنگام بحث همیشه باید مصالح جنبش انقلابی را پیش چشم داشته باشیم. از بحثهایی که باعث تفرقه نیروها و تشدید اختلافات داخلی میشود بپرهیزیم، این موضوعی است که بارها به دانش آموزان تذکر داده شده ولی از جانب عدهای رعایت نمیشود! این ارتجاع است که مردم را به دو دسته تقسیم میکند. ما به این تقسیم نمیدهیم، ما جامعه را باید طبقاتی بررسی میکنیم. هرگز قبول نداریم که یک سرمایه دار مذهبی و یک کارگر مذهبی میتوانند در یک صف باشند و دو کارگر با دو مذهب متفاوت و یا یکی مذهبی و دیگری بی مذهب در دو صف! خیر این تقسیم بندی ساختگی است. ما به عقاید مذهبی مردم و همه نیروهای مبارز احترام میگذاریم، چیزی که برای ما مهم است اینست که آنها تا چه اندازه در مبارزه با امپریالیسم و نوکران داخلی آن جدی هستند؟

دیده میشود که جوانان خودشان را درگیر چنین بحثهایی میکنند، جلودانشگاه، سرکوجه، در محیط خانواده همه جا اما میخواهیم از کارمان نتیجه بگیریم، بحثی که نه پایه درست دارد و نه به نتیجه درستی منتهی میشود چه فایدهای دارد؟ بکار دانش آموزی را با صورت ورم کرده دیدیم پرسیدیم چه شده؟ گفت آره با چند نفر آدم متعصب، بحث میکردیم، آخر بحث به فدائیان توهین کردند منم عصبانی شدم و خلاصه کار به زدو خورد کشید اما از کار این دانش آموز راضی نیستیم، حتماً "فدائیان خلق هم از کار او راضی نیستند."

شورا انقلابی را باید کنترل کرد، اگر نمیتوانیم بحث را به مسیر درست هدایت کنیم لااقل ادامه ندهیم. در محافل خانوادگی هم گاهی وقتها اصلاً بحث کردن لزومی ندارد. و یا حداقل خیلی دقت و انعطاف میخواهد. موضوع دیگر اینست که ما که دارای آینده مترقی و انقلابی هستیم باید

در همه اعمال و رفتار ما منعکس باشد (در حرف زدن مان ، در قضاوت کردن ، در لباس پوشیدن ، در غذا خوردن و استراحت و خلاصه در تمام جزئیات زندگی مان .

کسی که تند و یکجانبه قضاوت میکند هنوز یک انقلابی واقعی نیست . فرهنگ استعماری را باید از فکر و عمل خود بزدا کنیم ، در مقابل انواع و اقسام انحرافات جامعه سرمایه داری ، مانند اعتیاد بی بند و باری های جنسی هیپی گری و . . . هوشیار و مقاوم باشیم درباره لباس پوشیدن ما نیز به مسئله " پوشیده بودن " و " سادگی " پوشش اهمیت میدهیم نظر ما اینست که دختران و پسران نباید مانند مروسک خود را بیارایند و یا از مدهای غربی پیروی کنند . اما ما شکل خاصی از لباس را دیکته نمیکنیم ، هنوز هم تدریجا آثاری از فرهنگ استعماری در پوشش و در آرایش جوانان و بویژه دختران دیده میشود . اینها مورد بهره برداری ، دشمنان نیروهای مترقی قرار میگیرد آنها از گاهی گوهی میسازند ، بنظر ما جوانان باید متظا " به بیهوده بودن این آرایشهای ظاهری پی ببرند نه اینکه اجبارا " شکل خاصی از لباس به آنها تحمیل شود .

### چرا به کوهنوردی میرویم

مقدمه :

میهن ما یک سرزمین کوهستانی است ، سلسله کوههای البرز از آذربایجان تا خراسان سربلک کشیده اند ، رشته کوههای زاگرس از آذربایجان تا کردستان و لرستان و کرمانشاه ادامه دارد . در بخش مرکزی فلات ایران نیز قلل - پراکنده ای وجود دارد ، نام قللهائی نظیر دماوند - توجال - سبلان - تفتان بگوش همه ما آشناست ، کوهنوردی در جهان بعنوان یک ورزش شناخته شده است . اما کوهنوردی در میهن ما ویژه گیهای دارد ، جدا از اینکه به دلیل کوهستانی بودن ایران این ورزش مورد علاقه جوانان است ، علت های سیاسی

و اجتماعی باعث استقبال جوانان از این ورزش شده است. در سالهای سیاه دیکتاتوری شاه، که گندو نکبت "شاهنشاهی" در همه زمینه‌های سیاسی اجتماعی و ورزشی نفوذ کرده بود و امکان حرکت اجتماعی و سیاسی و ورزشی سالمی از مردم سلب شده بود، کوهنوردی به مدد پایمردی و فداکاری جوانان سالم ماند. ساواک اینرا فهمیده بود و به همین دلیل با کینه و نفرت در کار برنامه‌های کوه اخلاص میکرد. در دانشکده‌ها امکانات کوه را از دانشجویان می‌گرفتند به آنها اطاق نمی‌دادند. ضمن یورشهای شبانه وسائل کوهنوردی را غارت میکردند در راههای کوهستانی کمین میکردند و کوهنوردان مبارز را دستگیر مینمودند. اما این ورزش، همچنان زنده ماند. بدلیل همین محدودیتها و فشارها بسیاری از دانشجویان بر اثر کمبود تجربه و کمبود وسائل تکنیکی جانشان را از دست دادند. کوه مکانی بود که در آن جوانان، جسم و جان خود را پرورش میدادند.

هدفهای کوهنوردی:

۱- با طبیعت آشنا میشویم. در کوهستان طبیعت با همه جلوه‌های گوناگونش خود نمائی می‌کند. گلها و گیاهان وحشی- رودخانه‌ها- چشمه‌ها با آب گوارا - دره‌های عمیق - قتل پوشیده از برف، هوای لطیف و عطر- آکین کوهستان - اینها همگی چیزهائی هستند که برای ما جالب و هیجان انگیز است. زندگی در شهر ما را از این زیباییها محروم کرده است در برنامه کوهنوردی ما طبیعت را با همه زیبایی و شکوه خود از نزدیک لمس میکنیم.

۲- با زندگی هم میهنانمان در روستاها آشنا میشویم!

ایران سرزمین پهناوری است، اکثریت مردم میهن ما در روستاها زندگی میکنند. هم میهنان کوه نشین ما زندگی سخت و پر مشقتی را میگذرانند، آنها بسیار مهربان و صمیمی هستند در برنامه‌های کوه ما (هر چند سطحی) با زندگی این بخش از هموطنان آشنا میشویم، برخورد ما با آنها بایستی صمیمانه باشد. دانشجویان در گذشته برای آنها "دارو" میبردند. احترام به سنتها و آداب و رسوم آنها یکی از اصولی است که حتما "باید رعایت کنیم".



۳- کوهنوردی جسم ما را پرورش میدهد. کوهنوردی بدن ما را به تلاش زیاد وامیدارد استقامت و پایداری ما را بالا میبرد. کمتر ورزشی به اندازه کوهنوردی بدن را به فعالیت طولانی وادار میکند. انسانهای کوهنورد قوی و پر طاقت هستند، میتوانند سختیها را تحمل کنند. در کوه همه عضلات بدن بکار می افتد.

۴- کوهنوردی بعنوان یک ورزش دسته جمعی باعث تقویت روحیه جسمی در ما میشود. کوهنوردی یک ورزش دسته جمعی است. بطور انفرادی کوه رفتن گذشته از خطراتی که دارد بسیار کسل کننده است. این ورزش به ما می آموزد که چگونه در میان جمع رفتار کنیم. چگونه جلو خود خواهیهای خود را بگیریم، در کوه کسی حق ندارد خودسرانه رفتار کند. سرپرست برنامه و راهنما که اول هر برنامه توسط مسئولان اطاق کوه انتخاب میشوند هدایت جمع را بعهده دارند. در کوه کسی نباید به فکر خودش باشد. منافع جمع بر منافع فرد مقدم است. کسی حق ندارد خودسرانه مسیر صعود یا فرود را انتخاب کند. کسی نباید به تنهایی تصمیم بگیرد استراحت کند یا تندتر از دیگران بالا برود. دیده میشود که بعضی از کوهنوردان به راهنما توجه ندارند، آنها چون انرژی بیشتری دارند از راهنما جلو می افتند و اگر به آنها تذکر بدهی ناراحت میشوند و دلیل می آورند که چون راه مشخص است فرق نمیکند چه کسی جلو برود، این دوستان متوجه نیستند که در کوه هر لحظه ممکن است خطری پیش بیاید ( این خطرات در برنامه های چندروزه، بخصوص در فصل زمستان بیشتر است ) به همین دلیل راهنما از میان بچه های با تجربه انتخاب میشود. و راه مقابله با خطرات احتمالی را میداند بهتر است این کوهنوردان عجول خودشان را کنترل کنند، چون کوهنوردی یک میدان مسابقه نیست، بلکه یک حرکت دسته جمعی است.

هر کوهنوردی موظف است، حقوق دیگران را رعایت کند. در کوه بزرگ و کوچک مطرح نیست دانش آموز و کارگر و دانشجو مطرح نیست، همه باید در کارها با هم مشارکت کنند. کسی، حق ندارد خودسرانه از غذا،

آب و امکانات کوه استفاده کند. سرپرست برنامه غذا و آب را به نسبت مساوی بین همه تقسیم میکند. و اگر کسی احتیاج بیشتری داشته باشد در اختیارش میگذارد و دوستانی که تازه به کوه می آیند، بمحض اینکه کمی احساس خستگی کردند، روحیه خود را از دست میدهند، و به خود تلقین میکنند که ضعیف هستند این باعث میشود که بیشتر احساس خستگی کنند و سرانجام "ببرند" بالا بردن روحیه - تقویت اراده، یکی از هدفهای کوهنوردی است بقول یکی از دوستان ما "کوه را بعنوان یک هدف در نظر میگیریم، برای رسیدن به این هدف سختیهای بسیاری را تحمل میکنیم، (گرستگی - تشنگی - خستگی و . . . . .) ما همواره هدف را پیش چشم خود داریم. در زندگی هم همینطور است، انسان هدفی را برمیگزیند و در راه رسیدن به این هدف هم سختیها و مشقات را بجان میخورد تا سرانجام به آن هدف برسد.

مقاومت در برابر سختیهای کوه ما را برای مقاومت در مقابل سختیهای زندگی آماده میکند و به ما می آموزد که از مشکلات نهراسیم و دچار ناامیدی نشویم.

۵- در کوه خصوصیات خوب و بد خود را بهتر بشناسیم:

همه ما که در یک جامعه طبقاتی و در میان فرهنگ مسموم استعماری بزرگ شده ایم خواه ناخواه دارای خصلتهای بدی هستیم، این کاملاً "طبیعی" است، ما نباید از این موضوع ناراحت و یا افسرده بشویم، بجای اینکار باید سعی کنیم خصوصیات بد خود را بشناسیم و با آنها مقابله نماییم، ذهن ما مزرعهای است که در آن علف هرزه میروید، باید دائماً "علفهای هرزه ذهنمان را وجین کنیم، چگونه؟ قدم اول آنست که خود را بشناسیم.

آدمها را در مواقع سختی میتوان شناخت. در کوه افراد با سختیها و موانع زیاد روبرو میشوند در کوه با گرما و سرما و گرستگی - تشنگی - عبور از موانع سخت و . . . . . روبرو میشویم، بهمین دلیل خصوصیات بد ما متظاهر میشود. آدم تنبل یا در خانه و رختخواب می افتد و در دل می گوید

"چهره‌دسری" بهتر نبود در خانه استراحت میکردم و یا به تفریح میرفتم! آدم فرد گرا میگوید "این راهنما و سرپرست چقدر نق میزنند، بهتر است همه آزاد باشند، هر کسی می‌خواهد تند برود، هر کس می‌خواهد آهسته آهسته برود، آدم شکمو منظره سفره پر از غذای خانه و تنگ‌آب را جلو چشمش محسوس میکند میگوید "چه بدبختی، خود را به زحمت انداختیم، از تشنگی و گرسنگی مردیم، این مسئولان هم اصلاً" به کسی آب نمیدهند".

آدم زرنگ و فرصت طلب میگوید "چه خوب بود فرصتی گیر می‌آوردم و دور از چشم همه سری به سفره غذا می‌زدم".

آدم متظاهر با دبی به غیب می‌اندازد، گاهی جلو میدود گاهی عقب می‌ماند، دائم نیروی بدنی خود را به رخ دیگران میکشد، خسته‌ها را مسخره میکند، میگوید کوهنوردی برایش مثل آب خوردن است.

آدم ترسو موقه‌یکه می‌خواهد از روی سنگی یا مانعی رد شود، منظره قبرستان را جلو چشم محسوس میکند و دست و پایش شروع میکند به لرزیدن، بی‌خود احساس خطر میکند.

آدم بی انضباط گوشش به حرف سرپرست بدشکار نیست، موقه‌یکه همه استراحت میکنند، از تپه‌ها بالا میرود، عادت ندارد توی صف راه برود و خلاصه هم‌ماش‌اینور و آنور دست اگر آدم در کوه موقه این معایب و دهها عیب دیگر شد باید بفکر برطرف کردن آنها باشد گفتیم به دلیل زندگی کردن ما در یک جامعه طبقاتی این خصایص کم و بیش در ما هست، راه از بین بردن آنها را باید یاد بگیریم.

عانتقاد و انتقاد از خود راه برطرف کردن خصایص بد است.

ما اگر یاد انتقادی زندگی خود را بررسی نکنیم و به انتقادهایی که از ما میشود بی توجه باشیم هرگز رشد سیاسی و اجتماعی نخواهیم کرد. آدم‌هایی که انتقاد نمی‌پذیرند هیچ‌گاه نمیتوانند شخصیت خود را پرورش دهند. اما بدیهی است که با یکبار انتقاد کردن و یکبار تلاش کردن برای رفع معایب نمیتوانیم موفق شویم، انتقاد را نباید به کوه محدود کنیم بلکه

سعی کنیم در سایر روزهای هفته هم به اعمال خود نظارت داشته باشیم ، یک فرد سیاسی هیچگاه از اعمال خود غافل نیست ، دانما " روی کارهای خود فکر میکنند و در انتهای هر روز ، کار آنروز را باید مرور کند تا اشتباهات خود را بیابد ، گاهی ما متوجه رفتارید خود نمیشویم این وظیفه دوستان ماست که به ما تذکر بدهند ، ما نباید از انتقاد دیگران ناراحت بشویم و بگوئیم "ها من نمیدانم که چرا . . . . . از من انتقاد میکند او اصلا" یا من لاج است ، من هم باید از او انتقاد کنم و او را جلو جمع "خراب" نمایم " این برخوردی نادرست است . نباید پشت سر رفقای خود بدگوئی کنیم . باید با کمال فروتنی انتقاد را تنهایی به خود شخص بگوئیم یا در جلسهای عمومی انتقاد ، بدون ذکر نام عنوان کنیم ، یا اینکه مسئولان کوه را در جریان بگذاریم از انتقادهائی که از ما میشود نباید برداشت شخصی کنیم بقول معروف "آئینه چون نقشی تو بنمود راست . خود شکن که آئینه شکستن خطاست ."

#### ۷- کوهنوردی اصول کار سازمانی و انضباط را به ما می آموزد .

در یک کار دسته جمعی باید کارها حساب و کتاب داشته باشد ، برای این کار سازماندهی لازم است یعنی مقرراتی که بر اساس آنها همه افراد عمل کنند . و تقسیم کارها و مسئولیتها بین همه افراد در کوه ( بخصوص برنامه های طولانی چند روزه و در فصل زمستان ) خطرات متعددی در کمین است ، آشفته گی در برنامه ها باعث خطرات بیشماری میشود ، لازم است که هم از مقررات پیروی کنند و همگی به حرفهای سرپرست و راهنما گوش بدهند ، توجه به این مقررات و رعایت اصول سازمانی آدم را برای کارهای بزرگتر آماده میکند ، پارهای از کوهنوردان به این مسائل بی توجه هستند ، مثلا " گفته میشود که راس ساعت ۵ از محل حرکت میکنیم بعضیها ساعت یک ربع به شش و بعضیها ساعت ۶ می آیند ، مسئولان کوه در موقع ضروری میگویند در صف حرکت کنید ، عدای اینکار را نمیکنند ، انگار به پیک نیک آمدمانند یا مثلا " موقعیکه "گروه" با مانعی برخورد میکند کارها را شلوغ میکنند و

خودسرانه حرکت میکنند ، دستور بر دهند ! و با عثبی نظمی شدیدتری میشوند . اینها کسانی هستند که به کار جمعی و سازمانی عادت نکرده‌اند ، باید سعی کنیم جدا از این کارها بپرهیزیم ، اگر ما در یک برنامه یکروزه نتوانیم خودمان را جامع هماغهتگ کنیم و کارهایی که به ما محول میشود ، بخوبی انجام دهیم چگونه میتوانیم یک کار سیاسی را کلمه دقت بیشتر و سازماندهی دقیق‌تری نیاز دارد انجام دهیم ؟

ب- در کوه هم باید به عقاید دیگران احترام بگذاریم ! در برنامه‌های کوه ، افرادی با عقاید و اندیشه‌های متفاوت شرکت میکنند . ما به همه عقاید مترقی احترام میگذاریم و سعی میکنیم هیچگونه برخورد غیر منطقی بین عقاید مختلف پیش نیاید . ما باید عادت کنیم که به عقاید دیگران احترام بگذاریم . هرگونه بی احترامی به عقاید دیگران عیبی ناپسند است . بعضی از دوستان این مسائل را رعایت نمیکند و مسائل حادی پیش می‌آورند که هیچ منفعتی برای جنبش انقلابی ندارد . نه تنها در برنامه کوه بلکه در همه جا ما موظف هستیم با عقاید دیگران برخورد صحیح داشته باشیم به آن معنی که در صدد کوبیدن طرف مقابل خود برنیائیم و برخوردی صادقانه و سازنده با رفتای خود داشته باشیم .

۹- در کوه اخلاق انقلابی خود را ارتقاء دهیم :

محیط پاک کوهستان ، سختی راه ، همکاری جمعی ، بروحیه ما تاثیر میگذارد . در کوه باید مانند هر جای دیگر اصول اخلاق انقلابی را رعایت کنیم . لباس‌ها در کوه باید مناسب و راحت باشد . روابط باید بر پایه احترام متقابل و دوستی صادقانه باشد ، در کوهستان از شوخیهای نامناسب باید بپرهیزیم .

۱۰- دانش سیاسی خود را در کوه میتوانیم ارتقاء دهیم :

در خلال برنامه‌های کوه باید سعی شود فرصتی برای بحث پیرامون مسائل سیاسی روز پیش آید . مسئول جلسه وظیفه دارد بحث را به مجرای صحیح هدایت کند ، و از پراکنده گوئی و انحراف بحث جلوگیری نماید .

بحثها باید در حدود معلومات متوسط جمع باشد. از طرح سئوالاتی که مربوط به موضوع نیست باید خودداری شود. و سعی نکنیم بحث را پیچیده و فنی! کنیم.

زیرا باعث بی علافتی اکثریت به موضوع بحث میشود. بعضی از دوستان فکر میکنند برای اینکه، اظهار نظر کنند احتیاج به معلومات عمیق هست، آنها از طرح سئوال خودداری میکنند، و حتی در جلسات انتقاد حرف نمیزنند. این شیوه درستی نیست، همه بویژه دانش آموزان باید در بحث شرکت کنند و نظرات خود را با مباحث و شهادت بازگو کنند. تنها در چنین صورتی است که میتوان معلومات سیاسی خود را بالا برد و شخصیت انقلابی خود را پرورش داد. با توجه دقیق به این مسائل میتوان برنامه‌ها را هر هفته بهتر برگزار کرد.



و نكستی، زندگی، دروغ، زردی و جنگ هم  
 ناخوشیهای هستند که فقط در اجتماع ناسالم دیده می شوند  
 برای درمان این همه ناخوشی باید ملت آنها را پیسه کنیم.  
 همیشه از خودتان بپرسید: چرا رفیق هملاسم راسه کارخانه؟  
 قالیبافی فرستادند؟ چرا اعضای زردی می کنند؟ چرا  
 اینجا و آنجا جنگ و خونریزی وجود دارد؟ بعد از مرگ چه  
 می نمود؟ پیش از زندگی چه بود نام؟ دنیا آخرش چه می شود؟  
 جنگ و فقر و گرسنگی چه روزی تمام خواهند شد؟

کجیل کفر ساز

